



انتشارات دانشگاه تهران

۱۶۰۲

واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی

(عبری - آرامی - کلدانی)

همراه با

اعلام ایرانی

نوشته

شهرام هدایت

واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۰۲

شماره مسلسل ۱۹۸۱

تهران ۲۰۳۶ شاهنشاهی

واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی

(عبری - آرامی - کلدانی)

همراه با

اعلام ایرانی

نوشته

شهرام هدایت

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در شهریور ماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی
در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید
کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۱۸۰ ریال

به مادرم

و با یاد سوسنی که سخت زود پژمُرد

به نام خداوند جان و خرد

آنچه در این نوشتار از دیدتان خواهد گذشت، نتیجه‌ی پژوهشی است در زمینه‌ی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی درسی و نه نوشته‌ی کهن به زبانهای عبری، آرامی - کلدانی - که مجموعه کتابهای "توراه"، "نوی بیم را شونیم"، "نوی بیم آخرونیم" و "کتوویم" نوشته‌های دینی یهود - را می‌سازند.

ره یابی این واژه‌ها بدین نوشته‌ها، نشانه‌ی است از پیوندی که میان ایرانیان کهن و اقوام سامی همسایه‌شان به ویژه یهود می‌بوده.

درباره‌ی این پیوند، به دشواری می‌توان سخن گفت، چرا که آن خود یکی از تاریکی‌های تاریخ یا بهتر گفته شود پیش از تاریخ است.

سر حلقه‌ی این زنجیر چیست؟ هیچ نمی‌دانیم. آیا می‌توان افسانه‌هایی را که در تاریخ‌های اسلامی ایران آمده درست و استوار پنداشت و با حقیقت دمساز شمرد؟ افسانه‌هایی را که کوروش - شاه بزرگ هخامنشی - را از مادری یهودی می‌دانند و سبب دل‌بستگی‌اش به یهود و رهاندن آنان از اسارت را، سفارش مادر یا دست کم بنا به پیوند خاندانی می‌گویند، افسانه‌هایی را که ریشه‌ی سنت ازدواج با زنان یهودی را که در میان هخامنشیان رایج می‌بوده (چون ازدواج خشایارشا با استر)، ازدواج پدر کوروش با دختری یهودی "اشین" نام (فارسانامه ابن بلخی ص ۴۴) یا "استر" نام (مجله‌ی التواریخ و القصص ص ۲۱۳ و ۲۱۴) می‌شمارند؟ (۱)

و یامی باید که این همه را به یکباره رها کرد و به افسانه‌های یونانی روی آورد؟ هر چه هست در دوره‌ی تاریخی همه چیز با پیدایی کوروش - شهریار بزرگ هخامنشی - و نجات بخشی یهودان اسیر به بابل آغاز می‌شود که از آن پس سرزمین یهود، بخشی از شاهنشاهی هخامنشی می‌گردد و یهودان، فرمانبردار شاهان ایرانی می‌شوند.

در مورد نقش کوروش در اساطیر و افسانه‌های دینی یهود سخن بسیار گفته و نوشته شده (۲) می‌دانیم که کوروش - این بزرگمرد تاریخ، این آخرین شاه پیامبر فرهنگ ایران، که بنا به شواهدی چند می‌توان او را یکی از آن کسان که به باور ایرانیان کهن بر سر هر هزاره پدید می‌آیند، شمرد (۳) - مسیح و منجی دین یهود خوانده شده.

آنچنان که از باستانشناسی نوشته‌های دینی و بررسی پژوهندگان تاریخ و

فرهنگ یهود بر می‌آید، دین یهود از پس رهایی یهودان از اسارت بابل بود که شکل گرفت و فرهنگی مدون یافت.

"ویل دورانت" در تاریخ تمدن می‌گوید: "تاریخ یهوداست که سازنده‌ی این قوم به شمار می‌رود، نه اینکه یهودیان تاریخ خود را ساخته باشند." (۴)

و این اسارت در بابل و رهایی به دست کوروش و بازگشت به سرزمین خویش است که تاریخ ملت یهود را می‌سازد و فرهنگ یهود را پایه می‌گذارد.

پیداست که نقش کوروش - شاهنشاه بزرگ ایران - وازی‌ی او فرهنگ و ادب کهن ایران، در این میان، بس گسترده می‌بوده.

نکته‌ی بی که در این زمینه تاکنون کمتر گفته یا نوشته شده، آنست که با به دیده

داشتن کهنی نوشته‌های دینی یهود، بنابراین آنچه باستانشناسی باز می‌نماید و نه آنچه

یهود خود بر آن باور می‌دارند (و پس از این بدان اشارت خواهد رفت)، کوروش نه

تنها مسیح قوم یهود که به راستی آغازگر این اندیشه و باور در میان یهود است. این

باور و پندار (پیدایی مسیح خداوند، منجی) از پس کوروش است که در میان یهود دیده می‌شود.

بد نیست گفته‌آید که در نوشته‌های دینی یهود از چهار کس به نام "مسیح

خداوند" یاد شده که این چهار کوروش، شاول، سلیمان (۵) و مسیح و منجی نامشخص

آینده که به آخر زمان ظهور خواهد کرد، هستند. (۶)

هرچه هست به دیده‌ی من پدیدآورنده‌ی این اندیشه و باور نخستین مسیح قوم

یهود، کوروش شاه بزرگ ایران است.

نکته‌ی دیگری که شایسته‌ی اشارت است و به گمان من تاکنون گفته یا نوشته نشده

اینست که در "تلمود" - از آنجا که به دوران تلمودی ایمان و اعتقاد به اعداد و حروف

و اعداد حروف و... سخت رایج و پر رونق می‌بوده، آیات "تَنَخ" (توراه - نوی بیم-

کتووم) از این دید نیز مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته - واژه‌ی عبری "مَشیح" (مسیح)

دگرگون شده به هم ریخته‌ی واژه‌های "شیم" و "حَی" (به معنای "نام، زنده") (نام

جاوید) شمرده شده بدین شکل کوروش - شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ایرانزمین - یکی

از جاودانان اساطیری قوم یهود می‌شود. (ای بسا که ایمان به بودن جاودانان نیز خود

از باور ایرانیان کهن و افسانه‌های ایرانی در این زمینه، مایه گرفته باشد.)

به هررو، از پی کوروش و به هنگام شاهی جانشینانش کمبوجیه، داریوش، خشایارشا

اردشیر و... تا هجوم اسکندر، پیوند ایرانیان با یهود که دیگر جزیی از مردم

شاهنشاهی ایران به شمار می‌رفتند استوارتر و گسترده تر شد و از آن پس نیز

نشانه‌هایی گونه‌گون از این پیوند را در تاریخ و فرهنگ هر دو قوم می‌توان دید. در مورد نوشته‌هایی که در این نوشتار مورد پژوهش قرار گرفته‌اند چندان نمی‌توان سخن گفت، چرا که نه از نویسنده یا نویسندگان آنها خبری هست و نه از تاریخ نگارش آنها و جای این نگارش، نشانی. گواينکه در این زمينه بيش از پنجاه هزار كتاب نوشته شده ولي راستی را که هیچیک از آنچه در این زمینه آمده، نمی‌توان استوار پنداشت، نه آنچه را که بر پایه‌ی باورهای سنتی یهود و تاریخ افسانه‌ی آنان است و نه حتی آنچه را که کشفیات باستانشناسی باز نموده است.

آنقدر در این زمینه سخن بسیار است که گزیدن یکی از آن همه و باور داشتن آن، چندان واقع‌بینانه نتواند بود.

یهود پیشینه‌ی اسفار خمسہ "توراه" را به نزدیک هزار و سیصد سال پیش از مسیح می‌برد و کتابهای پس از آن را به سالهایی بعد تا سده‌های هفتم و ششم و باستانشناسی این پیشینه را بیشتر افسانه می‌بیند و بر آنست که بسیاری از نوشته‌هایی که به دیده‌ی یهودکهن شمرده می‌شوند، از بسیاری دیگر نوشته‌های به ظاهر نو، نوترند.

کهن‌ترین نوشته‌ی بی‌که باستانشناسی از آن سخن می‌گوید باب‌های ۱ تا ۳۹ کتاب اشعای نبی است که به سال ۷۱۰ پیش از میلاد نوشته شده، کتابهای ارمیا، داوران سموییل، پادشاهان ر به سده‌های هفتم، ششم و پنجم و نوشته‌هایی چون کتاب امثال سلیمان و به قرن‌های سوم و دوم پدید آمده‌اند. خود اسفار خمسہ "توراه" نیز به تدریج میان سده‌های پنجم تا سوم پیش از میلاد شکل گرفته است. (۷) ناگفته پیداست که بسیاری از چیزهایی که در این نوشته‌ها آمده به زمانهایی بس دورتر وابسته‌اند حتی به هزاره‌های دوم و سوم چرا که بسیاری از آن افسانه‌ها به اسطوره‌های بابلی و سومری و ره می‌برند و ای بسا که نوشته‌هایی از این افسانه‌ها به گوشه‌ی وجود می‌داشته، زمانی که به آنها اشاره شد، هنگام شکل گرفتن و مدون شدن این افسانه‌ها با نوشته‌هاست.

به هر حال می‌توان پیدایی این نوشته‌ها را در فاصله‌ی میان سده‌های هشتم تا سوم پیش از میلاد دانست.

بررسی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی، در این نوشته‌ها، گذشته از آن که بیانگره‌ی بانی فرهنگ و ادب کهن ایران در فرهنگ یهود است و روشنگر بسیاری از تاریکی‌های تاریخی و فرهنگی هر دو ملت، می‌تواند در زمینه‌ی باز نمودن هنگام نوشته شدن یا گرد آمدن این نوشته‌ها نیز سودمند افتد.

چگونگی حروف و حرکات واژه های آریایی به ویژه اسامی خاص ایرانی در این نوشته ها اهمیتی فراوان می دارد، چراکه می تواند نکته های بسیاری را در زمینه ی زبانهای باستانی ایران و قوانین آنها روشن سازد. نگارنده ی این نوشتار، بر آن آرزو می بود که به نام پیشگفتاری بر این پژوهش - همراه با سخن از چگونگی ره یابی این واژه ها و افسانه ها و اسطوره های ایرانی به آن نوشته ها و بررسی تازه یی درباره ی اسطوره شناسی تطبیقی ایرانیان کهن و یهود، سخنی در این زمینه نیز داشته باشد.

اما دریغ که در این روزها - از بد حادثه - توان این کار را در خود نمی بیند و به ناچار بر آن امید می ماند که به فرصتی دیگر بدین مهم پردازد و از نتایج بدست آمده از پژوهشهای چندین ساله اش در این مقوله، سخن بدارد.

اما یکی دو نکته از چگونگی پژوهش:

نخست تمامی این سی و نه نوشته، واژه به واژه بررسی شده، واژه هایی که به دیدهی نویسنده آریایی می بوده گزیده شده، مورد بحث قرار گرفته اند.

برای برگرداندن این واژه ها به خط لاتین، از آنجاکه شیوه های رایج برگرداندن حروف و صداهای خط و زبان عبری چندان درست و کامل نمی بود، و مثلاً "بیش از چند صدای اصلی را نمی توانست نمایند، و از دیگر سو یا تنها می توانست حرف حرف واژه ها و یا تلفظ آنها را نشان دهد، نویسنده بر آن شد تا شیوه یی تازه بر این کار بسازد. شیوه یی که حرف حرف واژه ها " Transliteration " همراه با تلفظ دقیق آنها " Transcription " یکجا نموده شود.

دانشمندان و پژوهندگان زبان و فرهنگ عبری که در این زمینه مورد مشورت نویسنده قرار گرفته اند، همه، این شیوه را کامل ترین و درست ترین شیوه ی برگرداندن حروف و صداهای خط و زبان عبری گفته اند، اگر چه این نویسنده نمی داند تا چه حد از این سخن ها را می باید تعارف پنداشت و تا چه حد را واقعیت. نیازمند یادآوری است که این شیوه تنها در مورد واژه های عبری و آرامی به کار رفته، در مورد دیگر زبانهای باستانی، از شیوه های رایج میان ایرانشناسان بهره گرفته شده.

در پایان سزااست تا از مددیاران و عزیزانی که نویسنده، در این پنجسالی که به این پژوهش سرگرم می بوده، بارها از مهرشان برخوردار شده، از دانششان سود جسته، یاد شود.

راستی راکه حتی واژه یی در این نوشته، به کاغذ ننشسته، مگر آنکه یاری و

به نام خداوند جان و خرد

آنچه در این نوشتار از دیدتان خواهد گذشت، نتیجه‌ی پژوهشی است در زمینه‌ی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی درسی و نه نوشته‌ی کهن به زبانهای عبری، آرامی - کلدانی - که مجموعه کتابهای "توراه"، "نوی بیم را شونیم"، "نوی بیم آخرونیم" و "کتوویم" نوشته‌های دینی یهود - را می‌سازند.

ره یابی این واژه‌ها بدین نوشته‌ها، نشانه‌ی است از پیوندی که میان ایرانیان کهن و اقوام سامی همسایه‌شان به ویژه یهود می‌بوده.

درباره‌ی این پیوند، به دشواری می‌توان سخن گفت، چرا که آن خود یکی از تاریکی‌های تاریخ یا بهتر گفته شود پیش از تاریخ است.

سرحلقه‌ی این زنجیر چیست؟ هیچ نمی‌دانیم. آیا می‌توان افسانه‌هایی را که در تاریخ‌های اسلامی ایران آمده درست و استوار پنداشت و با حقیقت دمساز شمرد؟ افسانه‌هایی را که کوروش - شاه بزرگ هخامنشی - را از مادری یهودی می‌دانند و سبب دل‌بستگی‌اش به یهود و رها کردن آنان از اسارت‌را، سفارش مادر یا دست‌کم بنابه پیوند خاندانی می‌گویند، افسانه‌هایی را که ریشه‌ی سنت ازدواج با زنان یهودی را که در میان هخامنشیان رایج می‌بوده (چون ازدواج خشایارشا با استر)، ازدواج پدر کوروش با دختری یهودی "اشین" نام (فارسانه ابن بلخی ص ۴۴) یا "استر" نام (مجله التواریخ و القصص ص ۲۱۳ و ۲۱۴) می‌شمارند؟ (۱)

و یامی باید که این همه رابه یکباره رها کرد و به افسانه‌های یونانی روی آورد؟ هر چه هست در دوره‌ی تاریخی همه چیز با پیدایی کوروش - شهریار بزرگ هخامنشی - و نجات بخشی یهودان اسیر به بابل آغاز می‌شود که از آن پس سرزمین یهود، بخشی از شاهنشاهی هخامنشی می‌گردد و یهودان، فرمانبردار شاهان ایرانی می‌شوند.

در مورد نقش کوروش در اساطیر و افسانه‌های دینی یهود سخن بسیار گفته و نوشته شده (۲) می‌دانیم که کوروش - این بزرگمرد تاریخ، این آخرین شاه پیامبر فرهنگ ایران، که بنا به شواهدی چند می‌توان او را یکی از آن کسان که به باور ایرانیان کهن بر سر هر هزاره پدید می‌آیند، شمرد (۳) - مسیح و منجی دین یهود خوانده شده.

آنچنان که از باستان‌شناسی نوشته‌های دینی و بررسی پژوهندگان تاریخ و

فرهنگ یهود بر می آید، دین یهود از پس رهایی یهودان از اسارت بابل بود که شکل گرفت و فرهنگی مدون یافت.

"ویل دوران" در تاریخ تمدن می گوید: "تاریخ یهوداست که سازنده ی این قوم به شمار می رود، نه اینکه یهودیان تاریخ خود را ساخته باشند." (۴)

و این اسارت در بابل و رهایی به دست کوروش و بازگشت به سرزمین خویش است که تاریخ ملت یهود را می سازد و فرهنگ یهود را پایه می گذارد. پیداست که نقش کوروش - شاهنشاه بزرگ ایران - و از پی او فرهنگ و ادب کهن ایران، در این میان، بس گسترده می بوده.

نکته بی که در این زمینه تاکنون کمتر گفته یا نوشته شده، آنست که با به دیده داشتن کهنی نوشته های دینی یهود، بنابر آنچه باستانشناسی باز می نماید و نه آنچه یهود خود بر آن باور می دارند (و پس از این بدان اشارت خواهد رفت)، کوروش نه تنها مسیح قوم یهود که به راستی آغاز گر این اندیشه و باور در میان یهود است. این باور و پندار (پیدایی مسیح خداوند، منجی) از پس کوروش است که در میان یهود دیده می شود. بد نیست گفته آید که در نوشته های دینی یهود از چهار کس به نام "مسیح خداوند" یاد شده که این چهار کوروش، شاول، سلیمان (۵) و مسیح و منجی نامشخص آینده که به آخر زمان ظهور خواهد کرد، هستند. (۶)

هرچه هست به دیده ی من پدیدآورنده ی این اندیشه و باور و نخستین مسیح قوم یهود، کوروش شاه بزرگ ایران است.

نکته ی دیگری که شایسته ی اشارت است و به گمان من تاکنون گفته یا نوشته نشده اینست که در "تلمود" - از آنجا که به دوران تلمودی ایمان و اعتقاد به اعداد و حروف و اعداد حروف و... سخت رایج و پر رونق می بوده، آیات "تَخ" (توراه - نوی بیم - کتویم) از این دید نیز مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته - واژه ی عبری "مَشِيح" (مسیح) دگرگون شده و به هم ریخته ی واژه های "شِم" و "حَی" (به معنای "نام، زنده") (نام جاوید) شمرده شده بدین شکل کوروش - شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ایرانزمین - یکی از جاودانان اساطیری قوم یهود می شود. (ای بسا که ایمان به بودن جاودانان نیز خود از باور ایرانیان کهن و افسانه های ایرانی در این زمینه، مایه گرفته باشد.)

به هررو، از پی کوروش و به هنگام شاهی جانشینانش کمبوجیه، داریوش، خشایارشا اردشیر و... تا هجوم اسکندر، پیوند ایرانیان با یهود که دیگر جزیی از مردم شاهنشاهی ایران به شمار می رفتند استوارتر و گسترده تر شد و از آن پس نیز

نشانه‌هایی گونه‌گون از این پیوند را در تاریخ و فرهنگ هر دو قوم می‌توان دید. در مورد نوشته‌هایی که در این نوشتار مورد پژوهش قرار گرفته‌اند چندان نمی‌توان سخن گفت، چرا که نه از نویسنده یا نویسندگان آنها خبری هست و نه از تاریخ نگارش آنها و جای این نگارش، نشانی. گواينکه در این زمينه بيش از پنجاه هزار کتاب نوشته شده ولی راستی را که هیچیک از آنچه در این زمینه آمده، نمی‌توان استوار پنداشت، نه آنچه را که بر پایه‌ی باورهای سنتی یهود و تاریخ افسانه‌ی آنان است و نه حتی آنچه را که کشفیات باستانشناسی باز نموده است.

آنقدر در این زمینه سخن بسیار است که گزیدن یکی از آن همه و باور داشتن آن، چندان واقع‌بینانه نتواند بود.

یهود پیشینه‌ی اسفار خمسہ "توراه" را به نزدیک هزار و سیصد سال پیش از مسیح می‌برد و کتابهای پس از آن را به سالهایی بعد تا سده‌های هفتم و ششم و باستانشناسی این پیشینه را بیشتر افسانه می‌بیند و بر آنست که بسیاری از نوشته‌هایی که به دیده‌ی یهود کهن شمرده می‌شوند، از بسیاری دیگر نوشته‌های به ظاهر نو، نوترند.

کهن‌ترین نوشته‌ی بی‌که باستانشناسی از آن سخن می‌گوید باب‌های ۱ تا ۳۹ کتاب اشعیاى نبی است که به سال ۷۱۰ پیش از میلاد نوشته شده، کتابهای ارمیا، داوران سموییل، پادشاهان ر به سده‌های هفتم، ششم و پنجم و نوشته‌هایی چون کتاب امثال سلیمان و به قرن‌های سوم و دوم پدید آمده‌اند. خود اسفار خمسہ "توراه" نیز به تدریج میان سده‌های پنجم تا سوم پیش از میلاد شکل گرفته است. (۷) ناگفته پیداست که بسیاری از چیزهایی که در این نوشته‌ها آمده به زمانهایی بس دورتر وابسته‌اند حتی به هزاره‌های دوم و سوم چرا که بسیاری از آن افسانه‌ها به اسطوره‌های بابلی و سومری و ره می‌برند و ای بسا که نوشته‌هایی از این افسانه‌ها به گوشه‌ی وجود می‌داشته، زمانی که به آنها اشاره شد، هنگام شکل گرفتن و مدون شدن این افسانه‌ها یا نوشته‌هاست.

به هر حال می‌توان پیدایی این نوشته‌ها را در فاصله‌ی میان سده‌های هشتم تا سوم پیش از میلاد دانست.

بررسی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی، در این نوشته‌ها، گذشته از آن که بیانگره‌ی یابی فرهنگ و ادب کهن ایران در فرهنگ یهود است و روشنگر بسیاری از تاریکی‌های تاریخی و فرهنگی هر دو ملت، می‌تواند در زمینه‌ی باز نمودن هنگام نوشته شدن یا گرد آمدن این نوشته‌ها نیز سودمند افتد.

چگونگی حروف و حرکات واژه های آریایی به ویژه اسامی خاص ایرانی در این نوشته ها اهمیتی فراوان می دارد، چراکه می تواند نکته های بسیاری را در زمینه ی زبانهای باستانی ایران و قوانین آنها روشن سازد. نگارنده ی این نوشتار، بر آن آرزو می بود که به نام پیشگفتاری بر این پژوهش - همراه با سخن از چگونگی ره یابی این واژه ها و افسانه ها و اسطوره های ایرانی به آن نوشته ها و بررسی تازه یی درباره ی اسطوره شناسی تطبیقی ایرانیان کهن و یهود، سخنی در این زمینه نیز داشته باشد.

اما دریغ که در این روزها - از بد حادثه - توان این کار را در خود نمی بیند و به ناچار بر آن امید می ماند که به فرصتی دیگر بدین مهم پردازد و از نتایج بدست آمده از پژوهشهای چندین ساله اش در این مقوله، سخن بدارد.

اما یکی دو نکته از چگونگی پژوهش:

نخست تمامی این سی و نه نوشته، واژه به واژه بررسی شده، واژه هایی که به دیده ی نویسنده آریایی می بوده گزیده شده، مورد بحث قرار گرفته اند.

برای برگرداندن این واژه ها به خط لاتین، از آنجا که شیوه های رایج برگرداندن حروف و صداهای خط و زبان عبری چندان درست و کامل نمی بود، و مثلاً "بیش از چند صدای اصلی را نمی توانست نمایند، و از دیگر سو یا تنها می توانست حرف حرف واژه ها و یا تلفظ آنها را نشان دهد، نویسنده بر آن شد تا شیوه یی تازه بر این کار بسازد. شیوه یی که حرف حرف واژه ها " Transliteration " همراه با تلفظ دقیق آنها " Transcription " یکجا نموده شود.

دانشمندان و پژوهندگان زبان و فرهنگ عبری که در این زمینه مورد مشورت نویسنده قرار گرفته اند، همه، این شیوه را کامل ترین و درست ترین شیوه ی برگرداندن حروف و صداهای خط و زبان عبری گفته اند، اگر چه این نویسنده نمی داند تا چه حد از این سخن ها را می باید تعارف پنداشت و تا چه حد را واقعیت. نیازمند یادآوری است که این شیوه تنها در مورد واژه های عبری و آرامی به کار رفته، در مورد دیگر زبانهای باستانی، از شیوه های رایج میان ایران شناسان بهره گرفته شده.

در پایان سزااست تا از مددیاران و عزیزانی که نویسنده، در این پنجسالی که به این پژوهش سرگرم می بوده، بارها از مهرشان برخوردار شده، از دانششان سود جسته، یاد شود.

راستی راکه حتی واژه یی در این نوشته، به کاغذ ننشسته، مگر آنکه یاری و

راهنمایی عزیزی را به همراه می‌داشته است. اگر چه نام بردن از یکایک آنان و سپاس گویی جدا جدا به ایشان، برای نویسنده بایاست، اما از بیم فراموش شدن نامی از آن میان، از این کار در می‌گذرد و یکجا سپاسمندی و شکر خود را به پیشگاهشان نثار می‌کند و برایشان آرزوی بهروزی و کامکاری می‌دارد. (۸)

جا دارد تا سخن، به نام عزیزاستاد دکتر بهرام فره‌وشی که به این نویسنده و این نوشتار، به دیده‌ی محبت نگریستند و به انتشار این پژوهش، همت و دلبستگی فراوان نشان دادند، به انجام آید.

شهرام هدایت

(۱) ن. ک. به فارسنامه‌ی ابن بلخی ص ۴۴، مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹، کتاب العبر... ابن خلدون ج ۲ ص ۱۶۲، روضة الصفا ج ۱ احوال بهمن، حبیب السیر چاپ خیام ج ۱ ص ۱۳۶ و... .

(۲) گذشته از مطالبی که در بیشتر تاریخها در این زمینه آمده مقالات تحقیقی ویژه بی نیز نوشته شده چون مقاله‌ی استاد باستانی پاریزی در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب کوروش کبیر به قلم مولانا ابوالکلام آزاد. مقاله‌ی پشوتن دوباش با نام بزرگسوارى شاهنشاهان ایران در تاریخ قوم یهود. مقاله‌ی آمنون نتصر با نام کوروش در روایات یهود ایران. مقاله‌ی ترزاکیانه زه با نام کوروش آزادی بخش اسراییل بر مبنای منابع تورات. مقاله‌ی ه. تدمر با نام کوروش کبیر فاتح بابل. مقاله‌ی جرج کامرون با نام کوروش اول و بابل. و... .

(۳) پژوهشهای این نگارنده در مورد اسطوره‌های زندگی کوروش او را به چنین باوری ره نموده است، گویا پژوهنده‌ی گرامی آقای دکتر مهرداد بهار نیز در این زمینه سخن هایی می دارند.

(۴) ویل دورانت، تاریخ تمدن کتاب اول مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن بخش اول ترجمه‌ی احمد آرام ۱۳۳۷ تهران.

(۵) در نوشته‌های دینی یهود، اشاراتی به مسیح بودن داود نیز رفته است ولی این اشاره ها کنایه‌هایی از مسیح بودن سلیمان - پسر داود - شمرده شده.

(۶) از آن زمان به بعد هزاران کس به این دعوی برخاسته اند که عیسی پسر مریم یکی از آنهاست. در تلمود از مدعیان مسیحیت سخن بسیار است و نشان بسیار، هرقدیس و هرکاهن و هرراهی یا خود مدعی مسیحیت است، یا شاگردان و پیروانش او را بدین نام خوانده، آیات و نشانه‌های آمده‌را، به سود وی تعبیر و تفسیر کرده، به هرحیله رهی یافته‌اند تا پیدایی استاد و مرشدشان را ظهور مسیح موعود و منجی بزرگ جهان بشری بدانند.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توان به گزیده‌هایی که از تلمود به زبانهای اروپایی در دست است از جمله گزیده‌هایی که به وسیله‌ی راب داکترکهن به انگلیسی ترجمه شده از سوی حاخام یهوشوع نثن الی و آقای گرگانی به فارسی برگشته، مراجعه کرد.

(۷) ن. ک. به ویل دورانت تاریخ تمدن کتاب اول بخش اول فصل قوم

(۸) آنچه در این نوشتار آمده چه به هنگام پژوهش، و چه پس از پایان آن، از دید بسیاری از دانشمندان زبان‌شناس و ایران‌شناس ایرانی و خارجی و نیز علمای دینی یهود که به موضوع این پژوهش علاقه مند می‌بودند و یا نویسنده به دانستن رای آنان دلبسته می‌بود، گذشته، از اصلاحات و راهنمایی‌هاشان برخوردار شده است.

بسیاری از این دانشمندان، در نوشته‌هایی، رنج نویسنده را در این راه ستوده از استواری این پژوهش و ارزش علمی آن سخن گفته‌اند. سخنانی که همه، مایه‌ی افتخار نویسنده‌اند و انگیزه‌ی بی‌شور و شوق بیشتر او در کار پژوهش. یاد نکردن از این نوشته‌ها، در این نوشتار، ناسپاسی نویسنده نبوده است، که او شرمسار آن محبت‌هاست، اما بر آن پندار است که آوردن نام نامی آن اندیشمندان و نوشته‌های ستایش‌آمیزشان، جز خودستایی ابلهانه‌ی او چیزی نمی‌تواند بود. از این روست که باپوزشی بسیار از این کار در می‌گذرد. مهر همه‌ی آن مهربانان گرامی باد.

متن هایی که مورد پژوهش قرار گرفته :

" توره "

Genesis = Ge

בְּרֵאשִׁית

Exodus = Ex

שְׁמוֹת

Leviticus = Lev

וִיקָרָא

Numeri = Nu

במדבר

Deuteronomium = Dt

דברים

" نوی بیم را شونیم "

Josua = Jos

יהושע

Judices = Jud

שופטים

Samuel (lib I) = 1 S

שְׁמוֹנֶה עָשָׂר

Samuel (lib II) = 2 S

שְׁמוֹנֶה עָשָׂר

Regum (lib I) = 1 R

מלכים א

Regum (lib II) = 2 R

מלכים ב

"נוי יים ארונימ"

Jesaias = Jes

ישעיה

Jeremias = Jer

ירמיה

Ezechiel = Ez

יהזקאל

Hoseas = Hos

הושע

Joel

יואל

Amos = Am

עמוס

Obadias = Ob

עובדיה

Jonas = Jon

יונה

Micha = Mich

מיכה

Nahum = Nah

נחום

Habakok = Hab

הבקוק

Zephanias = Zeph	צפניה
Haggai = Hag	הגי
Zacharias = Zach	זכריה
Malachias = Ma	מלאכי
	"کتوويم"
Psalmi = Ps	תהלים
Proverbia = Prov	משלי
Job	איוב
Canticum Cantcarum = Cant	שיר השירים
Ruth	רות
Threni = Thr	איכה
Ecclesiastes = Eccl	קהלת
Esther = Esth	אסתר
Daniel = Dan	דניאל
Esra = Esr	עזרה
Nehemias = Neh	נחמיה
Chronicorum (lib I) = 1 Ch	דברי הימים א
Chronicorum (lib II) = 2 Ch	דברי הימים ב

" حروف خط عبری "

א	A	*	
ב, ב	B, V		
ג, ג	G, Γ		
ד, ד	D, Δ		
ה	H (ראי חרוזים ה) = \check{H} **		
ו	W $\left\{ \begin{array}{l} \dot{v} = O \\ \dot{v} = U \end{array} \right.$		
ז	Z		
ח	H (X)		
ט	T		
י	Y (י = I)		
כ, כ, כ	K, X		
ל	L		
מ, מ	M		
נ, נ	N		
ס	S		
ע	A		
פ, פ, פ	P, F		
צ, צ	tS		
ק	Q		
ר	R		
ש, ש, ש	Š, S		
ת, ת	T, θ		

* A و A بی صدا هستند و تنها به حرکتشان خوانده می شوند.

$\hat{A} = \bar{A}$ و $\hat{A} = \bar{A}$...

** H در آخر واژه خوانده نمی شود و بنابراین به این شکل نمایانده شده \check{H}

" صدا های زبان عبری "

א	=	ā	=	אָ
א	=	ā	=	אָ (کشیده)
א	=	a	=	א (کوتاه)
א	=	e	=	אָ (کشیده)
א	=	e	=	א (کوتاه)
א	=	u	=	אָ
א	=	ō	=	אָ (کشیده)
א	=	o	=	א (کوتاه)
א	=	ey	=	אָ * (کشیده)
א	=	i	=	א
א	=	ə	=	א (بیصدا)

* ای : صدای زیر همراه با تلفظ خفیفی از "ی" (آوایی نزدیک به "ی" مجهول فارسی)

Aa Δ āRGūZeyR(Aa Δ āRGūZəRYyāA) (**𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥**) **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥**

= داور، قاضی داوران، قاضیان (اسم فاعل)

Dan 3 : 2,3

متن آرامی

پیوند یافته از دو بخش : **𐭠𐭣𐭥** Aa Δ āR = به ، بر ، دارنده (پیشوند) + **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** GūZəR

= قانون ، دین ، داوری و..... (اسم)

اوستا: **𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** "vičīra" = فتوی دهنده

پهلوی: **𐬯𐬀𐬎𐬀** "vijīr" ، "vičīr" = داور (۱)

ارمنی: **ՎՉԻՐ** "včir" و نیز با تبدیل "v" به "g" "gzir"

سریانی: **ܓܙܝܪܐ** "gzīrā" = حارس (۲) و **ܓܝܪܝܘܬܐ** "gezīraye" = ژاندارم (۳)

واژهی "gezīr" با پسوند "pat" (gezīrpat) در متن تلمود نیز به کار

رفته و آن ، عنوان یکی از سرکردگان پلیس است . (۴)

عربی: "جزیر" = "کسی که مردم برای در میان نهادن خواسته‌هاشان باشاه

برمی‌گزینند"

ترکی: "gezir" کردی: "gezir"

فارسی: **گزیر** = "پاکار و پیشکار ، سرهنگ و پهلوان و عس (برهان قاطع)

و گیزیِر" = ریش سفید ده ، محصل مالیات (دهخدا) و نیز "وزیر" = دستور .

به این شکل نیز در زبان عربی به کار رفته است :

"وزر" = وزیر شد ، "وازره موازره" = کمک و وزیر گردید او را ، "توزر"

= وزیر شدن ، "وزیر" (ج اوزار - وزراء) = کمک و معاون پادشاه .

1- Bharuḥa , pahlavi pazand-English Glossary....P334.

۲- مرمرجی الدومنگی ، معجمیات عربیہ - سامیہ ص ۲۳۲

3- Hoffmann, Auszüge. P.62, Nr. 542.

۴- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۷

Aa Δ āRaKoN

אֲדַרְכֹּס

= واحد پول طلا ، سکه‌ی زرین (اسم)

متن عبری : 1ch 29 : 7

Esr 8 : 27

برابر یونانی : " dareikos " δαρεϊκός

پارسی باستان : " darik " یا " darik "

مسکوک طلا که از سوی داریوش بزرگ ضرب و در ایران رایج گشت . این واژه از راه نوشته‌های یونانی به ما رسیده است .

در مورد ریشه‌ی آن برخی بر این گمانند که آن ، از " dar " به معنای دربار ساخته شده و گروهی آنرا از ریشه‌ی " daraniya " ← 𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩 (پارسی باستان) به معنای زر می‌دانند و زرین معط می‌کنند .

" darik " شکل جنوبی واژه و " darik " شکل شمالی آنست .

Aā Δ əRāZəDāA

𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵

= به سرعت ، به دقت (قید)

Esr 7 : 23 : متن آرامی :

پیوند یافته از دو بخش : 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵 = Aa Δ aR 𐬀𐬵𐬀𐬵 (پیشوند)

و 𐬀𐬵𐬀𐬵 = ZəDāA سرعت ، تندى ، شتاب و

پارسی باستان " zūta " : " zūta " اوستا :

سنسکریت " jūta " پهلوی: " zūt " = تند ، سریع (۱)

کردی " zū " : " zōt " : پازند

بلوچی "zīt", "zīt", "zūt" : (۲)

اورامانی " zu " : (۳) "zūd" : (۴) شهمیرزادی

گیلکی " zūd " :

فارسی نو " زود " = تند ، تیز ، شتاب ، به سرعت ، به تندى .

1- Nyberg, Hilfsbush... P 257.

2- Horn, Grundriss... P, 673

3- Christensen, les Dialectes d'Awroman et de pawā P 128.

4- Christensen, contributions a la Dialectologie iranienne. Vol 2. P 196.

AeFOZ

آرزو

(اسم)

= جوز ، گردو

متن عبری : 11 : 6 Cant

واژه‌هایی که از این ریشه ساخته شده اند :

AeFOZAa Δ āMāH 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠 = بادام زمینی ، پسته‌ی شامی

AeFOZH(X)a DU 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎠𐎠 = جوز هندی ، نارگیل

AeFOZāH 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠 = درخت گردو

عربی : " جوز " آرامی : " joza " ارمنی : " juz "

پهلوی : " gōz " (خسرو قبادان و ریدک وی)

کردی : " gūz " ، " gu'iz " طبری : " agūz "

مازندرانی کنونی : " jūz " فارسی : " گوز " = گردو ترکی : " جويز "

AaH (X) āŠəTəRāN

= شتر ، جمازه (اسم)

متن عبری : Esth 3 : 10,14

پارسی باستان : " uša " درواژه‌ی] " ušabāri "

= شترسوار ، کتیبه‌ی بیستون ستون ۱ بندهای ۸۶ و ۸۷ [

" uštra " اوستا :

" uštur " پهلوی :

فارسی : اشتر ، شتر .

واژه‌ی AaH (X) āŠəTəRāN به شکل واژه در زبانهای ایرانی شمالی نزدیکتر

است تازبانهای ایرانی جنوبی، بنابراین چندان دور نمی نماید که این واژه برابر یا نزدیک به شکل واژه در زبان مادی باشد .

AāPē Δ ēN (AāPā Δ əNO)

אֶפְדָּן (אֶפְדָּנָא)

= خیمه‌های شاهانه ، سراپرده‌ی شاهی ، کاخ ، خانه بیلاقی (اسم مذکر)

متن عبری : Dan 11 : 45

پارسی باستان : <𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂> apadāna " = کوشک ، کاخ ،

ایوان .] کتیبه‌ی اردشیردوم درهمدان بند ۲ و کتیبه‌ی داریوش دوم در شوش

سطر ۱] پیوند یافته از دوبخش " apa " و " dana "

سنسکریت : " apadhā "

ازاین ریشه درزبان عربی " فدن " به معنای "کوشک استوار" به کار رفته‌است .

" آپادان " (آپادانا) = بارگاه ، کاخ هخامنشی درتخت جمشید ازاین ریشه‌است .

بنابه نظر " و . ب . هنینگ " واژه‌ی فارسی " ایوان " نیز ازاین ریشه ساخته شده

است : apadāna > adapāna > aywān

AāPə θ om

אֵפֶת

= درآمد ، منفعت ، مال ، خواسته . (اسم)

Esr 4 : 13 : متن آرامی :

اوستا : **𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎** " āyapta " به معنای احسان ، بخشش

لطف ، بهره و (هورن)

پهلوی : **𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎** " āyaft " ، " āyapt " به معنای سود ،

بهره ، هدیه .

فارسی : آیفِت (آیبِت) " حاجت باشد که از کسی خواهی " دقیقاً گوید :

ناسزارا مکن آیفِت که آبت بشود بسزاوار کن آیفِت که ارجت دارد

(لغت فرس اسدی)

AāRəGəwāN (AāRəGəwāNā)

ارغوان (آرغوان)

= ارغوان (درخت ارغوان) (اسم)

AāRəGāmāN

و نیز با تبدیل " W " به " M " آرغمان

Ex 26 : 1, 31, 36 : متن عبری : Dan 5 : 7, 16, 29 : متن آرامی :

Ex 27 : 16

Ex 28 : 5, 6, 8, 15, 33

Ex 35 : 6, 23, 25, 35

Ex 36 : 8, 35, 37

Ex 38 : 18, 23

Ex 39 : 1, 2, 3, 5, 8, 24, 29

Nu 4 : 13

Ez 27 : 7, 16

2ch 3 : 14

Cant 3 : 10 : متن عبری :

Cant 7 : 6

Jer 10 : 9

Jud 8 : 26

Prv 31 : 6

Esth 1 : 6

Esth 8 : 5

2ch 2 : 13

عربی : " ارغوان " = درختی است با گل‌های قرمز، " رنگ قرمز و آن فارسی است ."
(جوالیقی ، المعرب ص ۱۹)

فارسی : " ارغوان " بهاردرختی باشدبغایت سرخ و رنگین ، طبیعت آن سرد و خشک است ، اگر از بهار آن شربتی سازند و بخورند رفع خمار کند . (برهان قاطع)
واژه دراصل سنسکریت است : " rāgavan " پیوند یافته از " rāga " به
معنای سرخ و " van " ادات نسبت .

= سپردن ، پایمال کردن ، درنوردیدن ، هلاک و نابود کردن (فعل متعدی)

متن آرامی : 8 : 5 Esr

12 : 6 Esr

17, 21, 26 : 7 Esr

(1) " asprnā " אֶסְפְּרָא در اسناد آرامی متعلق به سده‌ی پنجم پیش از میلاد

پارسی باستان : "sprna" هم‌ریشه‌ی اوستا : " spar " ریشه‌ی

سپردن = پایمال کردن یا شدن ، درنوردیدن ، طی کردن و رفتن ، هم‌ریشه‌ی واژه‌های ختنی :

" uspurra " پازند : " spur " و " spurī " پهلوی : " spur "

" spurrik " و " spurkīh " ارمنی : "spar" (۲) و فارسی :

" سپردن " = نیست و نابود شدن یا کردن ، گذشتن یا گذرانیدن ، تمام کردن یا شدن .

" اسپری " و " سپری " = آخر و تمام ، به سر رسیدن و تمام شدن ، عبور کردن ، پایمال ، به آخر رسیده .

" سپر " = رونده ، پایمال کننده و نیز امر به رفتن و پایمال کردن و

(برهان قاطع)

واژه‌ی عربی " سفر " = رفتن ، گذشتن و . . . نیز بی‌گمان از این ریشه‌ی واژه‌ی آریایی گرفته

شده است (۳)

1- Driver, G.R, Aramaic Documents of the fifty century
B. C. P 76

2- Horn, Grundriss....703.

AāZəDāθ (AāZəDāA)

אַזְדָּא (אַזְדָּא)

AəZāDā (AāZəDāA)

אַזְדָּא (אַזְדָּא)

= مقرر شده ، معین شده ، صادر شده (اسم مفعول)

Dan 2 : 5,8

متن آرامی

" azad " : پاپیروسهای آرامی : " azd " تلمود :

پارسی باستان : 𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎡𐎴𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴 " azdā " به معنای دانسته ، معلوم

(کتیبه‌ی داریوش در نقش رستم بند ۴)

اوستا **لازید** " azdā " به معنای دانسته -

سنسکریت : addhā پشتو : " zada "

پهلوی : " azd "

Dā θ (Dā θ)

דָּהָה (דָּהָה)

= شریعت ، قانون ، حکم ، فرمان (اسم مونث)

Dan 2 : 9,13,15	متن عبری :	Dt 33 : 2	متن آرامی :
Dan 6 : 6,9,13,16		Esr 8 : 36	
Dan 7 : 25		Esth 1 : 8,13,15,19	
Esr 7 : 12,14		Esth 2 : 8,12	
Esr 7 : 21,25,26		Esth 3 : 8,13,14,15	
		Esth 4 : 3,8,11,16	
		Esth 8 : 13,14,17	
		Esth 9 : 1,13,14	

واژه‌هایی که از این ریشه ساخته شده اند :

DāTI (T) دָּהָה (T) = مقیدبودن به قانون ، مذهبی بودن (صفت)

DāTIUT دָּהָה (T) = دینداری ، مومن بودن ، (اسم مونث)

پارسی باستان : " dātā " = قانون ، دستور ، از ریشهی " dā "

اوستا : **𐬀𐬎𐬎𐬀** " dāta " از ریشهی **𐬀𐬎𐬎𐬀** " dā " = بخشودن ،

ارزانی داشتن ، نهادن (گناه‌ها ۴۶ بند ۱۵ هات ۴۹ بند ۷ هات ۵۱ بند ۱۴ و ...)

هندی باستان : " dhaman " = قانون ، دستور ، از ریشهی " dha "

پهلوی : **𐭌𐭎𐭎𐭎** " dat " : ارمنی : " dat "

کردی : "dad" : افغانی : " dad "

فارسی : دات ، داد و بخش نخست واژه‌هایی چون ، دادار ، داور ، دادگستر ،

دادستان = پهلوی **𐭌𐭎𐭎𐭎𐭎** (دادستان) = دآوری ، حکم

Də θ āvār (Də θ āvəRāYyāA)

דָּבָר (דָּבָרִיא)

= قانون دان ، داننده (برنده) ی قانون و داد

Dan 3 : 2,3 متن آرامی :

« dāto-bara " databara " اوستا : و داد - داد »

پیوند یافته از دو بخش و داد " dāta " از ریشه و داد " = بخشودن ،

نهادن و داد " bara " از ریشه و بار " = بردن

پهلوی : و داد " dātabar " ، " dātwar " ، " dātbar " ،

" dāwar " ارمنی : " datavor "

فارسی : داتویر ، دادور ، داور و

از همین ریشه ، واژه ی دَ بَر ا HādāvəRāYyāA = مشیران ، قانون دانان

Dan 3 : 24.27 متن آرامی : به کار رفته است :

Dan 4 : 33

Dan 6 : 8

مفرد این واژه دَ بَر Dāvār دَ بَر Hādāvār = مشیر ،

قانون دان ، برابراست با " dāwar " در پهلوی و " داور " در فارسی .

GeyNēZ, GəNūZIM (GiNəZeyY) : عبری (גֵּינְזִימ)
 GəNāZ (GiNəZāYyāA) : آرامی (גֵּנְזִי)
 = خزانه ، گنجینه ، اندوخته و ... (اسم)

متن عبری : Esth 3 : 9 متن آرامی : Esr 5 : 17
 Esr 6 : 1 Esth 4 : 7
 Esr 7 : 21 Ez 27 : 24
 1ch 28 : 11

از ریشهی **גֵּנְזִי** GeyZzāA و **גֵּנְזִי** GiNəZāA = گنج ، اندوخته .
 در دوره‌های بعد از این اسامی فعل ساخته شده :

= اندوختن ، نهفتن ، ذخیره کردن GāNāZ **גָּנַז**
 = نگاهبان اشیاء نفیس (خزانه‌دار) GāNāZ **גָּנַז**
 در زبان عربی : " کنز " = مال و اندوخته ، گنج .

پارسی باستان : " ganza (۱) " سغدی : " 𐭪𐭥𐭥 " Oz

ارمنی : " ganč " یونانی : " gáza ", " gazzá "

[" گنجک " (شهر گنجهی آذربایجان و جایگاه ganjišaspikān) در

نوشته‌های استرابو به صورت " gázaka " آمده است . این واژه در ارمنی

" ganzak " خوانده شده . پلینیوس رومی شهر " آتروپنه "

(آذربایجان را " gazae " می‌نویسد و امیانوس مارسلینوس می‌نویسد که سرشهرهای

آذربایجان " gazaca " است .]

پهلوی : **𐭪𐭥𐭥** ganj فارسی : گنج

این واژه چنانکه یاد شد در زبان سغدی " Oz " است که به این صورت نیز در پارسی

میانه آمده و به عربی هم ره یافته .

واژه‌ی "𐭮𐭥𐭥" که احياناً "𐭮𐭥𐭥" و "𐭮𐭥𐭥" خوانده می‌شده ریشه‌ی "خزن" (پنهان داشتن، نهفتن، پوشاندن) ، "خزانه" و "خزینه" و . . . است که هم درپارسی و هم در عربی به کار می‌رود.

۱- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۴

GizəBār (HāGizəBār) (عبری) (הַגִּזְבָּר)

GizəBār (GizəBārāYyā) (آرامی) (גִּזְבָּר)

متن عبری : Esr 1 : 8 متن آرامی : Esr 7 : 21

GizəVəRāYyā (גִּזְבָּר) GaZāVəRāYyā (גִּזְבָּר)

Ga Δ āvār (Ga Δ ūVəRāYyā) (גִּזְבָּר) (גִּזְבָּר)

متن آرامی : Dan 3 : 2,3

= گنجان، خزانه دار، (اسم فاعل)

پیوند یافته از دو بخش : Giz یا GəZ + Bār

Giz (عبری) و GəΔ (آرامی) = GeyNēZ و GəNāZ

گنج (۱) و Bār (پارسی باستان) "bara" " (پارسی باستان) " bhara " (سنسکریت)

"bara" (اوستا) از ریشه‌ی اوستایی "bar" = بردن، حمل کردن و ...

GizəBār (عبری) و Ga Δ āvār (آرامی) =

"ganzabara" (پارسی باستان) (۲) "gncwbl"

"ganjavar" / "ganjor" (پهلوی)، گنجور (فارسی نو)

۱- ن . ک به واژه‌ی GeyNēZ

۲- ایلس. نام های کارداران جلد I ص ۱۲۳ و کریستن سن، ایران

در زمان ساسانیان ص ۱۴۴ .

= کوه ، کوهستان (اسم مذکر)

در تمام متون عهدعتیق " old testament " به کاررفته ، برای نمونه :

Ge 14 : 10	Ps 78 : 54
Ge 12 : 8	Zach4 : 7
Ex 24 : 12	Nu 14 : 40
Ex 3 : 12	Nu 20 : 28
Dt 33 : 19	Job14 : 18
Jes 40 : 4	Joel 1: 9,19
Jos 17 : 18	1s 17 : 3
Jer 3 : 6	2s 16 : 13
Ez 17 : 32	1R 16 : 24
	2R 1 : 9

= HeRāĤ

הַרָה

یا HāHāRāĤ

הַהַרָה

به کوه ، به طرف کوه

در مورد ریشهی این واژه در زبان عبری از واژهی چون :

HāRāReyY

הַרְרִי

یا

HāRāR

הַרְר

سخن رفته است .

HaRāRI

הַרְרִי

باید دانست که واژهی HāR اگرچه به مفهوم مطلق کوه نیز به کاررفته است ، در فرهنگ

باستانی یهود ، بیشتر مفهومی مینوی و مذهبی داشته مسکن و رمز یهوه است :

" موسی بخداوند گفت من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون

آورم گفت البته باتو خواهم بود و علامتی که من ترا فرستادم این باشد که چون قوم

را از مصر بیرون آوردی خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد - سفر خروج باب ۳ آیه ی

۱۳ ، " قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله رهنمایی

نمود و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریا دشمنان ایشان را پوشانید و ایشان را به حدود خود آورد. بدین کوهی که بدست راست خود تحصیل کرده بود - زمور ۲۸ آیات ۵۵-۵۲ ، " ای خداوند کیست که درخیمه‌ی تو فرود آید و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد - زمور ۱۵ آیه‌ی ۱ "

پیوستگی میان کوه و یهوه خدای اسرائیل چنان شده که آن ، رمز و نشانه‌ی وجود و حضور یهوه در میان بنی اسرائیل گشت . این مفهوم تا آنجا پیش رفت که در ادبیات تلمودی " کوه مقدس " و کوه خداوند " هر یک طبقه و مرتبه‌ی از طبقات هفت گانه باغ عدن - بهشت و جایگاه عرش یهوه - گشت . سیفره دوا ریم ۱۰ ص ۶۷ الف ، میدراش تهیلیم ص ۵۱ الف مربوط به آیه‌ی ۱۲ از زمور ۱۱ داود (۱)

* * *

در فرهنگ باستانی ایران و زبان اوستا از کوه، یاد شده که **سرادا** "hara/ā" (**سرادا** "haraiti" **سرادا** "haraberezaiti")

نام می‌دارد . آبان یشت ۲۱ مهر یشت ۱۳ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۹۰ ، ۱۱۸ رشن یشت ۲۵ رام یشت ۷ یسنا ۱۰ ، ۱۰ ، یسنا ۴۳ : ۳ ، یسنا ۵۷ : ۱۹ و ندیداد ۲۱ : ۵ و
و آن کوهی است مینوی .

در زامیاد یشت چنین آمده که : " نخستین کوهی (است) که از زمین برخاسته ... (و) همهء ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است " . در رشن یشت بسی بینیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قله‌ی آن که **سرادا** taēra نام دارد ، می‌گردند .
در مهر یشت آمده که بارگاه مهر (جایی که نه شب است نه ظلمت ، نه باد گرم در آن می‌وزد نه باد سرد ، نه بیماری در آن راه دارد نه مرگ و یا هر آلائش و ناپاکی اهریمنی دیگر) بر فراز این کوه قرار دارد و مهر این ایزد فروغ و روشنی ، نخستین ایزدی است که پیش از برآمدن خورشید ، از بر کوه به سراسر زمین‌های آریایی می‌تابد .

در کتب پهلوی نیز از این کوه مینوی سخن رفته : بندهش (فصل ۱۲) گوید که کوهها در مدت ۱۸ سال نمو کردند ولی هرا در هشتصدسال به کمال رسید . در مدت دویست سال به کوهی ستارگان رسید . در مدت دویست سال به فلک ماه در مدت دویست سال به چرخ فروغ بی پایان . همه ی کوهها منشعب از آنند . (بد نیست گفته شود که همین کوه مینوی است که بعدها مفهومی مادی و این جهانی می یابد و به صورت کوه البرز درمی آید .)

دینکرد می گوید که یکسر پل چینوت (پل صراط) بر کوه "هرا" استوار است . دروندیداد نیز به این نکته اشاره شده است . (فرگرد ۱۹ بند ۳۰)

یکسانی واژه و مفاهیم آن در هر دو زبان و فرهنگ (اوستا و عبری) ارتباط میان این دو واژه را امری محتمل می نماید ، اما گستردگی کاربرد واژه در هر دو زبان چنان است که تصور وام واژه بودن آن را در هر یک از دو زبان دشوار می سازد .

نگارنده دست کم تا به دست آمدن آمدن مدارک دقیق تری ترجیح می دهد آنرا واژه یی مشترک میان دو زبان و احیانا متعلق به زبان سوم قدیمتری بداند .

* * *

نکته ی دیگری که باید در اینجا بدان اشاره رود ، چگونگی واژه ی " حراء " در زبان عربی است . " حراء " : جبل فی جزیره العرب شمالی شرقی مکه فی ه غار ا ختفی فی ه النبی فی عودته من الطائف حتی استطاع دخول مکه بعد الهجره والحراء تعرف ایضا بجبل النور (المنجد ، اعلام) منابع موجود ، وجود کوهی به این نام را در شبه جزیره ی عربستان - در دوره ی پیش از اسلام نشان نمی دهد ، و اصولا " وضع واژه ی " حرا " در زبان عربی چندان روشن نیست و ریشه یی برایش نمی توان یافت . (۲)

این کوه در فرهنگ اسلامی مهبط وحی و محل نزول جبرئیل است و در غاری در دل این کوه است که محمد پاک به پیامبری گزیده می شود .

این واژه و مفهوم آن در فرهنگ اسلامی ما را بر آن می دارد تا آنرا با واژه های عبری Hār و اوستایی " harā " مربوط بدانیم .

نام و عنوان " جبل النور " = کوه نور ، برای این کوه نیز با توجه به مفهوم کوه هرا در اوستا - جایگاه ایزدمهر (ایزد نورو فروغ ازلی) قابل توجه است .

1- EVERYMAN'S TALMUD, The Rev-Dr. A. cohen. P. 388.

۲ - مادهی " ح ، ر ، ر " در عربی به معنای آزاد شدن و نیز گرم شدن آمده .

حرا (حراء) از مادهی " ح ، ر ، ی " نیز می تواند گرفته شود که آواز مرغان ، جای تخم گذاشتن شتر مرغ ، صحن میان سرای و معنا می دهد .

(اسم) = کتان سفید

متن عبری : Esth 1 : 6

عربی : " کرباس " فارسی : " کرباس " = " پارچه پنبه‌ای سفید

درشت و نیز پارچه سفیدی را که ململ گویند " (۱)


درمورد ریشه‌ی این واژه در تمام این زبانها چیزی نمی‌توان یافت ، تنها در برخی از فرهنگها



آمده که آن ، از ریشه‌ی فارسی است . (۲)

= ۱ مغ (مجوس) ۲ جادوگر (اسم)

متن عبری Jer 39 : 3


اکدی : " magušu " آشوری : " mahhū " (فالگیر)

ترجمه‌ی آرامی کتیبه‌ی بیستون  " magoš "

آرامی  " māgoš " و  " māgoša "

(جادوگر ، فالگیر) و نیز  " amgoša " (خوابگزار ، جادوگر)

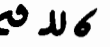
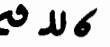
سریانی : " magoša " " magosāyā "

پارسی باستان :  " magu "

این واژه‌ها در کتیبه‌ی بیستون - هنگام سخن گفتن از بردیای دروغین (گنومات) به کار رفته است . (۱)

برخی از پژوهندگان چون Horn و Messina برابر استایی این واژه‌ها " moṛu "

می‌دانند که به عنوان بخشی از واژه‌ی دو بخشی " moṛutbiš " در یسنا ۶۵ : ۷ به کار رفته است .

گروهی دیگر چون Benveniste بر آنند که ریشه‌ی " مغ " در اوستا  گروهی دیگر چون Benveniste بر آنند که ریشه‌ی " مغ " در اوستا  " magu " است . (مفان در ایران باستان)

مشتقاتی از این واژه در خود گاناها آمده مثل " maga " در یسنا ۲۹ : ۱۱ و یسنا

۱۴ : ۴۶ و یسنا ۵۱ : ۱۱ .

در مورد معانی این واژه‌ها نظریاتی گونه‌گون ابراز شده است که شاید منطقی‌تر و درست‌تر از همه ، پیوسته دانستن آن‌ها با واژه‌ی سنسکریت " maṛa " به معنای ثروت ، پاداش ، دهش است .

پهلوی : " magu " ارمنی : " mog " ، " mov "

منابع چینی : " mo-hu " (۱)

یونانی : " mágoi " ج " māgos "

فارسی : " مو " عربی : " مجوس "

واژه‌های پهلوی : " magupat " ارمنی : " mogpat " ، " movpetan "

" movpet " فارسی " موبد " و ریشه واژه‌ی " mage " ، " magis "

در لاتین که از آن در زبانهای اروپایی واژه‌هایی بسیار بر ساخته شده (۲) از این ریشه هستند.

۱- پورداود، یسنا ص ۷۵

۲- " magic " " magical " " magician " و (انگلیسی)

" magie " " magicien " ، " magique " و (فرانسه)

و ...

= مسئول شراب (رییس ساقیان) (اسم)

متن عبری : Dan 1 : 11,16

پیوند یافته از $\text{MēLətsār} = \text{شراب} + \text{tSaR}$ = رییس (شکل دیگر واژه ی tSaR)

پارسی باستان : " mada " هندی باستان : " māda "

سغدی : " muδ " اوستا : mad

[کاتها] و mad " = نوشابه ی مستی آور [یسنا ۱۰ : ۸

یسنا ۱۱ : ۱۱ ارت یشت : ۵] ونیز از همین ریشه است : madu =

عسل [ونیداد فرگرد ۵ پاره های ۵۴ و ۵۲ و فرگرد ۱۴ پاره ی ۱۷]

از ریشه ی اوستایی mad = سرخوش شدن ، مست شدن [و یسپرد

کرده ی ۸ پاره ی ۱]

پهلوی : mai < maδ "

اسلاوی کلیسایی : " medu " = عسل ، شراب

کردی : " mei " فارسی : " مل " = شراب انگور

(با تبدیل d / δ به l) ونیز " می "

باید دانست که قاعده ی تبدیل d / δ به l در زبانهای آریایی پیشینه ی بسیار می دارد

چنانکه :

" δiv " (شغانی) ، " δev " (ساریکلی) برابر است با " $l \bar{iv}$ "

(وخی)

" $\delta ed-ao$ " (شغانی) ، " δed " (ساریکلی) " δit " (وخی) برابر است با " $l \bar{u} i$ "

(یدغا)

" $duvar$ " (پارسی باستان) ، " $dvār$ " ، " $durās$ " (هندی باستان)

، " $dvar$ " (اوستا) " $darn$ " (پهلوی) " $durn$ " (ارمنی) " $dvar$ " (استی) ،

- ، "divir" (ساریکلی) ، "divér" (شغنی) ، "dar" (گیلکی و شهمیرزادی) ، "در" (فارسی) برابر است با "labra" (منجی) ، "دست" (فارسی) "dast" (پهلوی) ، "zasta" (اوستا) ، "dest" (کردی) ، "dast" (بلوچی) ، "δast" (وخی) ، "δōst" (شغنی) برابر است با "last" (منجی) ، "lust" (یدغا) .
- "دم" و "دمب" (فارسی) ، "dum" و "dumb" (پهلوی) ، "duma" (اوستا) ، "dūw" (کردی) ، "dunb" و "dumb" (بلوچی) برابر است با "lam" (افغانی)
- "دندان" (فارسی) ، "dantān" (پهلوی) ، "ditān" (کردی) ، "dantān" (بلوچی) ، "δendān" (شغنی) ، "δandān" (ساریکلی) برابر است با "land" (منجی)
- "دود" (فارسی) ، "dut" (پهلوی) ، "dhūmā" (هندی باستان) ، "dū" (کردی) ، "dūt" و "dīt" (بلوچی) ، "δīt" (وخی) ، "δud" (شغنی) برابر است با "lū" (افغانی)
- "دام" = ریسمان ، بند (فارسی) "dām" (پهلوی) ، "dāman" (هندی باستان) برابر است با "lūm" (افغانی)
- "دختر" (فارسی) ، "duxt" و "duxtar" (پهلوی) ، "duḡḡar" (اوستا) ، "duhitār" (هندی باستان) ، "ditt" (کردی) ، "δagd" (وخی) ، "dar" (سنگلیچی) برابر است با "loḡda" (منجی)
- "دور" (فارسی) ، "dūra" (اوستا و پارسی باستان) ، "dūra" (هندی باستان) ، "dūr" (کردی) ، "dūr" و "dīr" (بلوچی)

"δīr" (وخی) برابر است با "liri" (افغانی) و "lūro" (یدغا)
 "ده" [عدد] (فارسی)، "dah" (پهلوی)، "dasa" (اوستا)
 "deh" و "dāh" (کردی و بلوچی) برابر است با "las" (افغانی)، "δas"
 و "las" (وخی)، "δīs" و "las" (شانی)
 "ملخ" (فارسی) برابر است با "maδaxā" (سغدی)
 "پل" (فارسی) برابر است با "paδ" (سغدی)
 "لنج" [لنجیدن = گام برداشتن، خرامیدن] (فارسی) برابر است با
 "δinj" ، "δinc" (سغدی) (۱)

واژه‌های "بدخشان" (بدخش، بدخش)، "نمکدان"، "بدست" (بدست) =
 پهنه، وجب، "دغ" (دق) = زمین سخت بی گیاه، به شکل "بلخشان" (بلخش) (۲)
 ، "نمکلان"، "بلست" (بالشت)، "لغ" نیز در فرهنگها آمده (۳)
 به طور کلی زبان شناسان را نظر بر آنست که تبدیل δ / d به l امری است وابسته به
 شاخه شرقی زبانهای ایرانی چون زبانها و لهجه‌های ماوراءالنهری و پامیری به ویژه
 سغدی، آنهم در دوره‌ی ایرانی میانه .

امانگارنده بر این پندار است که این قاعده را گستره‌ی فراتر از اینهاست، و هرگز نمیتوان

1- Horn, paul: Grundriss der Neupersischen etymologie.&

Henning: sogdian loan - vord,....Bsos, vol.x.l.

2- Marguart: Eranshahr P. 279 .&

Barthold (W): Encyclopedie de l'islam, Fublie avec le
 coxcours des prenci paux orientalistes.

آزابه شاخه شرقی زبانهای ایرانی در دوره ایرانی میانه محدود ساخت ، چراکه اصولاً
 در متون ودایی حرف δ "l" گاهی- در برخی متون- به جای δ "d" و δ
 "lh" به جای δ "dh" به کار رفته (۱)
 از دیگر سو "d / δ " در بسیاری از واژه‌های یونانی هنگام ره یافتن به دیگر زبانهای
 آریایی و غیر آریایی به "l" تبدیل شده ، چنانکه :

"admas = $\alpha\delta\alpha\mu\alpha\varsigma$ " برابر سریانی "admās" (واژه‌ی دخیل) در فارسی یا
 عربی به شکل "الماس" درآمده .

"kadmeia = $K\alpha\delta\mu\epsilon\iota\alpha$ " در فارسی یا عربی به شکل "قلیما" ، اقلیما "

درآمده .

"kleifiss" و "kleidos" در فارسی (واژه‌ی دخیل) به شکل
 "کلید" و در کردی به شکل "klil" درآمده

در زبانهای اروپایی نیز این قاعده‌ی تبدیل دیده می‌شود چنانکه در لهجه‌های جنوبی
 زبان ایتالیایی مانند سیسیلی ، بسیاری واژه‌هایی که به هر دو صورت (هم با δ و هم با l)
 نوشته میشوند همچون :

"beddu" \rightarrow bello = زیبا ، قشنگ (برابر bel در فرانسه)

بنابراین قاعده‌ی تبدیل δ / d به l بسیار کهنتر از دوره‌ی ایرانی میانه است و از سوی
 دیگری توان آنرا در بسیاری از زبانها ، بیرون از شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی نیز دید .

اما در مورد واژه‌ی "mu δ " باید گفت که آن در دوره‌ی بسیار کهنتر و به شکل مستقل به "مل"
 تبدیل و به عبری ره یافته (و یاد راه‌یابی به زبان عبری به مل تبدیل شده) چراکه وابسته
 دانستن این قاعده‌ی تبدیل به شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی میانه مارا ناچار میسازد تا
 بگوییم "mu δ " در دوره‌ی ایرانی میانه و در شاخه‌ی شرقی زبانها به "مل" تبدیل و
 احیاناً به عبری رسیده است که چنین امری ناگزیر کهنی متن عبری را تا حدود دوره‌ی ساسانی
 و حتی اوایل دوره‌ی اسلامی پایین خواهد آورد و این نکته با توجه به اسناد و مدارک موجود
 ، پذیرفتنی نمی‌تواند بود .

= باران ، باران آخر ، باران بهاری (اسم)

Jer 3 : 3	Dt 11 : 14	متن عبری :
Jer 5 : 24	Job 29 : 23	
Prv 6 : 15	Hos 6 : 3	
Zach 10 : 1	Joel 2 : 23	

از این واژه فعل نیز ساخته شده :

لִקַּח " LāQāš " به معنای محصول باران آخر ، محصول بهار ،
خوشه چینی دوم .

متن عبری : Job 24 : 6
Am 7 : 1

* * *

دراوستا چنین آمده است که در پایان هزاره ی هوشیدر- سیصدسال قبل از به دنیا آمدن " اوخشیدنمه " زمستان هولناکی پدید خواهد آمد و در مدت سه سال زمین از برف و سرماویران خواهد شد و موجودات از میان خواهند رفت .

پدیدآورنده ی این زمستان هولناک دیومهیبی است به نام " mahrka " " mahrkūša " این واژه از ریشه ی " mahrka " به معنای مرگ و تباهی است .

واژه ی " mahrkūša " در زبان پهلوی به شکل " مَلُود وُور " " malkuš " / " malkus " (داتیستان مینوی خرد) در آمده است . پیوستگی میان واژه ی عبری " MāIQOŠ " = باران ، با ملکوش و مهرکوش = دیوپدیدآورنده ی باران و برف وسیل درمتون پهلوی و اوستا قابل بررسی است .

در این میان . ج . کارنوی واژهی " malkus " را آرامی دانسته برای این پندار است
 که واژهی مهرکوش در اوستا و مفهوم آن = (تباهی ، نیستی و نابودی) بعدها با واژه و
 مفهوم " malkus " = باران ، مخلوط شده در نتیجه در متون متأخر ایرانی تصور
 یک زمستان سرد جای خود را به اعتقاد به یک باران تباه کننده داده است (۱)

[دینکرد ۱۲، ۳۰۹ ن ک ۱۰۸ . E. W. West , in SBE xlvii]

۱-۱ . ج . کارنوی . اساطیر ایران . ترجمه‌ی احمد طباطبائی ص ۷۲

NāDāN (NəDāNāH)

נִדְחָנָה (נִדְחָנָה)

= نیام ، غلاف (اسم)

متن عبری : 1ch 21 : 27

" nidhana " : پارسی باستان " nidana " سنسکریت :

" niyam<nd'm " : پهلوی

فارسی : نیام

= گیاه سنبل (سنبل هندی) (اسم)

متن عبری : Cant 1 : 12

Cant 4 : 13,14

عربی : نرد [نردین ، ناردین] = سنبل ، گیاهی خوشبو

در اصل سنسکریت نام گیاهی است (سنبل) در فارسی " نرد " به معنای تنه و ساقه‌ی درخت

آمده است :

نرد چون شاخ و شاخ همچون نرد

مردم اندر خور زمانه شده است

(لغت فارس اسدی)

در زبان انگلیسی واژه‌ی " spiknard " = (روغن) سنبل هندی آمده است .

= نوشته ، فرمان ، نامه (اسم مذکر)

Esr 4 : 7,18,28 : متن آرامی :

Esr 5 : 5

Esr 7 : 11

پارسی باستان : $\text{𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹} = \text{𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹} = \text{𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹}$

"nīpaištanaiy" = نوشتن (نوشتن) پیوند یافته از پیشوند "ni"

به معنای فرود، پایین که درسرواژه‌هایی چون نهادن و نشستن و... دیده میشود، و

"paiθ" به معنای نگاشتن، نقش کردن، برابرآوستا : 𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹

"paes" = نگاشتن، و برابرهندی باستان : " pinçātipēç " = زینت

کردن، آراستن، برابراسلاوی کلیسایی : " pisati " ، برابرکردی : " pesai-pis "

" pōsai - pōs " : برابرافغانی

" nipištan " ، " nipēstan " : پهلوی

استی : " nifista " ، " fissin " ، " finssun " = نوشته، خط

بلوچی : " nibisag " وخی : " nevišam "

کردی : " nyvisin " نگارش، تحریر

شغانی : " nevišam " ساریکلی " nevišam "

ازهمین ریشه درپهلوی : " pistak " به معنای نقش ونگاربیسته، آراسته شده و در

فارسی : پیسه به معنای ابلق و دورنگ (۱) وپیس = برص آمده است .

NəViZəBāḥ (UNəViZəBāḥ)

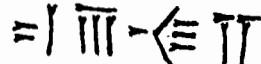
بَی:بَی (بَی:بَی)

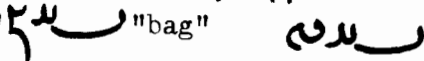
= انعام، عطا یا، هدیه، بخشش (اسم)

از بَی بَی V/BZV/BZ از ریشه ی بَی V/BZ

Dan 2 : 16 متن آرامی :

Dan 5 : 17

" bāji " پارسی باستان : 

" baj " اوستا :  "bag"

سنسکریت : " bha:j = بخش کردن، قسمت کردن، بخش، بهره، بخشیدن

فارسی : باج، باز، باژ

در زبان آرامی حرف " z " به " z " تبدیل شده.

= بوستان، درختستان، باغ میوه (اسم مذکر)

Cant	4 : 13	متن عبری :
Neh	2 : 8	
Eccl	2 : 5	

در رساله‌های "عهد جدید" (New Testament) به معنای مینو و جنت عدن به کاررفته است :

Luke 23 : 43

2corinthians 12 : 4

Revelation 2 : 7

این واژه در عبری به معنای باغ میوه به ویژه باغ مرکبات است، چنانکه :

פְּרִידָסָנוֹת PāRəDəṢāNOT (اسم مونث) = تربیت و پرورش مرکبات

פְּרִידָסָן PāRəDəṢāN פְּרִידָסָנִית PāRəDəṢāNIT פְּרִידָסָן = صاحب باغ مرکبات .

در زبان عربی واژه‌ی "پردس" به شکل "فردوس" درآمده و مفهوم بهشت و "جنت عدن" را که در رساله‌های "عهد جدید" می‌داشت، حفظ کرده است .

در قرآن مجید چنین آمده :

"الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - سوره‌ی مومنون آیه‌ی ۱۱"

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا - سوره‌ی كهف آیه‌ی ۱۰۷"

در اوستا دوباره واژه‌ی "pairi - daēza" در **سپندگت** و **سپندگت** برخوردار می‌کنیم (وندیداد، فرگرد ۳ بند ۱۸ و فرگرد ۵ بند ۴۹) و آن پیوند یافته از دو بخش "pairi" (پیشوند) = به معنای گرداگرد، پیرامون، دور و "daēza" از ریشه‌ی

ویدی " daēz " به معنای انباشتن ، رویهم چیدن ، دیوار گذاشتن .

برخی از پژوهندگان زبان و فرهنگ ایران چون Benvenist این واژه را شکل

مادی کلمه می دانند ، چراکه برابر پارسی باستان آن باید " paradayadā "

باشد (paradayadām = آسایشگاه - کتیبه‌ی اردشیر دوم روی زیرستون

کشف شده در شوش)

این واژه از راه نوشته‌های نویسندگانی چون " گزنفون " - در کتاب اکونومیکوس - به یونانی

و سپس از این زبان به دیگر زبان‌ها راه یافته :

انگلیسی : " paradise " فرانسه : " paradis "

آلمانی : " paradies " ارمنی : " pārdās "

اکدی متأخر : " pardisu "

در زبان فارسی واژه‌های " پردیس " (۱) و " پالیز " از این ریشه‌اند .

PēRI , PəRI

פְּרִי , פֵּרִי

= میوه ، محصول ، ثمره ، نتیجه (اسم)

در بیشتر متون عهد عتیق — oldtestament — آمده است ، برای نمونه :

Ge 1 : 11,12,29

Dt 7 : 13

Ge 30 : 2

Dt 26 : 2,10

Ex 10 : 15

Dt 28 : 4

1er 23 : 40

Nu 13 : 26

از ریشهی פֶּרַח PĀRĀĤ به معنای بارور شدن ، شکفته شدن ، جوانه زدن ، ثمر دادن

افزون شدن :

Ex 1 : 7

Ge 8 : 17

Jer 23 : 3

Ex 36 : 11

و نیز פֶּרַח PĀRĀĤ (۱) به معنای میوه دادن و بارور شدن :

Hos 13 : 15

مشتقات دیگر واژه :

פֶּרַח PĀRĀĤ [Dt 29 : 17] مؤنث פֹּרַח

به معنای بارور ، ثمر دار ، حاصلخیز .

פֶּרַח PĀRĀĤ , פֹּרַח PĀRĀĤ

[Ge 49 : 32] به معنای بارور شونده و

פֹּרִיּוֹת PĀRIUT (اسم مؤنث) به معنای حاصلخیزی ، نیروی تولید .

۱ - این واژه به معنای وحشی شدن ، خودرویی و نیز آمده است .

پَرِه یا PəRIĀĤ یا PīRəYāĤ به معنای بارور شدن . [Jes 32 : 12 , Jes 17 : 6 , Ez 19 : 10 ,

[Ps 128 : 3

پَرِه هَرَبِه به معنای توالد و تناسل ، مقاربت . PəRIĀĤURəVIĀĤ

هَفَرِه (فعل لازم) به معنای بارور شدن ، حاصلخیز شدن HuFIRĀĤ

در صیغهی مؤنث هَفَرَه HuFəRĀTĀĤ به معنای آبستن شدن .

هَفَرِه (فعل متعدی) به معنای بارور کردن ، حاصلخیز کردن ، آبستن کردن . HiFIRĀĤ

هَفَرِه (اسم مؤنث) به معنای بارور سازی ، پیوند یا ختمهای نروماده . HĀFəRĀYyāĤ

به گمان نگارنده فَرِه FORĀT (رود فرات) نیز از همین ریشه و به معنا و مفهوم بار آور ، حاصلخیز کننده و است .

دربان عربی از این ریشه : " وفر " به معنای افزون شدن ، افزون کردن و " وافر " به معنای فراوان و آمده است .

* * *

در اوستا واژهی **در بار دوسد** " pairikā " ، پهلوی : " parīk " ، فارسی میانه ترفانی : " parīg " ، سغدی : " p̄r'yk " ، ارمنی : " parik " ، پشتو : " pēraī " به معنای زاینده ، بارور است . [زن ایزدزایش و باروری]
 دربارهی واژهی " pairikā " در اوستا ، توجیها و پیشنهادات گونه گونی ابراز شده است :

بارتولومه و نیز کاریبنتر و هرتسفلد آنرا " زن بیگانه " گونترت آنرا دیوزن خواهش و لذات شهوانی می داند . [آنرا از ریشهی هندواروپایی " pelē " به معنای پر کردن و

انباشتن و... دانسته است] گری آنرا "احاطه کننده" معنای کند و...

به نظر این نگارنده تازه ترین و استوارترین پنداردراین زمینه از بهمن سرکاراتی است که در پژوهش خود " pairikā " راداصل " pairikā " * پیوند یافته از

" parī + kā " پیشنهاد می کند و آن را از ریشه واژه ی هند و اروپایی " per " * به معنای به وجود آوردن ، زاییدن و... مشتق می داند . (۱)

واژه های لاتینی " pario " به معنای زاییدن ، به دنیا آوردن ، یونانی " poris " * (۲) به معنای کنیز ، دختر جوان ، فرانسه و انگلیسی " parent " به معنای اصل ، ریشه ، منشاء ، پدید آورنده و... از این ریشه هستند .

۱ - بهمن سرکاراتی ، پری ، تحقیقی در حاشیه ی اسطوره شناسی تطبیقی دانشگاه تبریز ،

۱۳۵۰

۲ - " poris " شکل شاعرانه ی portis به معنای گوساله ، توله ی حیوانات ، دختر جوان (معنای استعاری) است .

PāRəTom (HāPāRəTəMIM)

פָּרְתוֹם (הַפָּרְתוֹמִים)

(اسم)

= امیر ، شاهزاده ، نجیب ، شریف امرا ، نجبا ، اشراف

Esth 1 : 3 : متن عبری :

Esth 6 : 9

Dan 1 : 3

par θ ava "פָּרְתוֹמִים" پارسی باستان

(پَرْتُو ، پَهْلُو ، پارت ، پارتی) به معنای شریف ، نجیب ، جنگجو .

پارسی باستان : par θ ava " به معنای شاهزاده ، جنگجو ، پهلوان و ...

پارسی ، پارسا پهلوان = شاهزاده ،

همیشه با پارس "פָּרְתוֹמִים" امیر ، پرهیزگار ، نجیب و ...

به معنای PāRUS

פָּרְתוֹמִים

از این ریشه در زبان عبری واژه

پارسا ، پرهیزگار به کار رفته است .

واژه " Par θ ava " "פָּרְתוֹמִים" در زبان ایلامی " Par-tu-ma " آمده است .

[در این زبان و نیز زبانهای بابلی ، اکدی ، آشوری ، آوای " 𐎱𐎠𐎺 " وجود نداشته ، آن به صورت

" m " ادا می شده است] (۱)

بنابراین واژه " Par θ ava " در عبری برابر شکل واژه در این زبانهاست و احيانا

از یکی از این زبانها به عبری ره یافته (۲)

1- R.G.Kent , old persian , P 196

و ا . م . دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه ی کریم کشاورز ، یادداشت شماره ی ۱۳۶ از

مقدمه و یادداشت شماره ی ۱۸۱ از فصل سوم و یادداشت شماره ی ۳۱ از فصل چهارم .

۲ - گمان نمی رود که واژه مستقیماً به عبری رفته باشد چرا که در ره یابی واژه های پارسی به

عبری نیازی به این دگرگونی نیست .

۳ - واژه ی عبری فَرَس = اسب که در اصل سوار معنا می دارد از این ریشه است .

| PāRəWār , PāRəBār

פִּרְוָר , פִּרְבָּר

= خانه، اتاق، ایوان کنار معبد (خانه، اتاقی در طرف مغرب مذبح آتشگاه توفت) (اسم مذکر)

متن عبری : 1ch 26 : 18

2R 23 : 11

اوستا : **𐬀𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀** " fravāra " = خانه‌ی تابستانی، ایوان

بالاخانه‌ی دروپنجره‌دار، گنجینه (به معنای خانه‌ی زمستانی نیز آمده)

از ریشه‌ی **𐬀𐬀𐬎𐬎** " var " به معنای پوشاندن و نهفتن .پهلوی : **𐬀𐬀𐬎𐬎** " parvar "

فارسی : " فروار " ، " فرواره " ، " فروال " ، " ورواره " و . . .

PāT, θ aBār - Bār

פַּתְּ - בָּר

(اسم) طعام ، غذا =

Dan 1 : 5,8 : متن عبری :

Dan 1 : 13,15,16

Dan 11: 26

پیوند یافته از دو بخش " PāT, θ " + " Bār "

پارسی باستان " patiybaga " : " patiy "

= پیشوند به معنای بر، بالا، به، سوی، برای و... برابر اوستا

" Paiti " ، سنسکریت " Prāti " + "baga"

= بخشنده، برابر اوستا " bāra " ، یونانی " baros "

= خورنده ، سنسکریت " bhāga " = بخشنده . (Kent)

و شاید از ریشه ی اوستایی " Pak " = پختن برابر سنسکریت " Pācati "

برابر پهلوی " Pāk " ، " bāg "

عربی شده ی آن : " باج " (المعرب ، جوالیقی)

، فارسی : " با " = آتش و... دروازه هایی چون " شوربا " " کدوبا " ،

" سکا " (آتش سرکه) ، ماست با و... .

Pi θ a r ā m - G ā M

פּרָגָם - פּרָגָם

= فرمان، پیام، نوشته، دردوره‌های بعدی: مَثَل، ضرب المَثَل (اسم)

Dan 3 : 16

متن عبری : Eccl 8 : 11

متن آرامی : Esth 1 : 20

: Pi θ a r ā m ā

פּרָגָא

وبه شکل


Dan 4 : 14

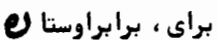
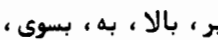
: متن آرامی

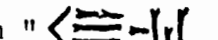
Esr 4 : 17

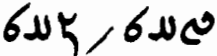
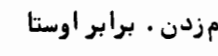
Esr 5 : 7 , 11


Esr 6 : 11

پارسی باستان : " Patiy + gam " 

" Patiy " (پیشوند) به معنای بر، بالا، به، بسوی، برای، برابر اوستا  و 

" Paiti " ، سنسکریت + " prati "  " gam "

ریشه‌ی گام‌زدن. برابر اوستا  /  = گام‌زدن " jam/gam "

اوستا : " paitigam " . پهلوی : 

" Paitām " و " patg/rām "

ارمنی : " batgām " . فارسی : پیغام ، پیام .

Pā θ a še rēN

(عبری)

פרשת גמ

PāRə šē rēN

(آرامی)

פרשת גמ

(اسم)

= رونوشت ، سواد ، مکتوب .

Esr 4 : 11, 23 : متن آرامی : Esth 3 : 14 : متن عبری

Esr 5 : 6 Esth 4 : 8

Esr 7 : 11 Esth 8 : 13

۴ pačen « به معنای سواد ، رونوشت ، رونویسی

پهلوی : ۴۶

، نسخه برداری .

= پاشا، امیر، والی

(اسم)

متن آرامی : 5 : 3,6,14 Esr

Esr 6 : 6,7

" PēXāH " : عبری

Dan 6 : 8

Dan 3 : 2,27

" pexa " : آشوری

عربی : " پاشا " = امیر

ادی شیر واژه‌ی "پاشا" را فارسی و پیوند یافته از "پا" = پا، قدم و "شا" = شاه نوشته (۱) که توجیهی سخت عامیانه و نادرست است .

برخی دیگر از پژوهندگان واژه‌ی "پاشا" را در فارسی کوتاه شده‌ی "پادشاه" دانسته‌اند (۲)

$$pā\check{s}a \quad \leftarrow \quad pādix\check{s}a \quad \leftarrow \quad paiti-x-\check{s}ay$$

اگرچه این ریشه‌یابی از نظر قوانین زبان‌شناسی و امکان‌های دگرگونی واکها و آواها، درست به نظر می‌رسد. ولی نگارنده بنا به کهنی واژه در عبری و آشوری و این پندار که واژه در زمانی در آن زبانها به کار رفته که منطقاً می‌باید شباهتی با برابر واژه در اوستا یا یکی دیگر از زبانهای هم زمان آن داشته باشد، فارسی شمردن آن را دشوار می‌بیند.

۱ - الالفاظ الفارسیه المعربه ص ۱۶

۲ - محمد مقدم و ...

= بوزینه ، میمون میمونها

(اسم)

1R 10 : 22

: متن عبری :

2ch 9 : 21

سنسکریت : " kapi " (هوبشمان ص ۸۷)

پراکریت : " kaī " , kavi "

پالی : " kavi " , kapi "

پهلوی : **𐭌𐭎𐭓𐭕** " kapik = بوزینه ، (بارها و نارها در بندهش

به کاررفته است .)

فارسی : " کپی " " کبی " = " میمون را گویند عموما و میمون سیاه را خصوصا "

(برهان قاطع)

اینواژه افزون بر زبانهایی که اشارت رفت در زبانهای مصری و یونانی نیز دیده می شود .

RĀMĀX (HĀRĀMĀXIM)

רָמָא (הַרְמָאִים)

= مادیان مادیانها (اسم)

متن عبری : Esth 8 : 10

عربی : رمق = گلهی گاو و گوسفند ، چارپا ، ستور

رَمَكه = اسب و مادیان که برای نسل باشد . (فرهنگ جامع)

جوالیقی این واژه را فارسی و عربی شده نوشته ، اصل آن را " رمک " و " رمه " می داند .

(المعرب ص ۱۶۲)

واژه‌ی عبری RĀMĀX رانیز برخی از پژوهندگان زبان عبری ، از ریشه‌ی فارسی دانسته اند .

(هیخل هکدش)

پهلوی : لهو / لهوا "ramak" = گله

ارمنی : eram , " eramak " (هوبشمان ۹۶)

افغانی : "ramma" = گله

بلوچی : " ramag " , " ramar " .

فارسی : رم ram = "رمه و گله" گوسفند و اسب و غیره نیز آمده است .

رمه ramah = "گله گوسفند و ایلخی اسب باشد "

رمک ranak = "رمماست و گله گوسفند و ایلخی اسب و"

(برهان قاطع)

براین نگارنده روشن نیست که یونکر " Junker " بنابه چه دلایلی " ramaka "

راهزوارش و از ریشه‌ی سامی نوشته است . (۱)

	(اسم)	= اسب تندرو ، اسب اصیل
Esth	8 : 10	متن عبری :
Esth	8 : 14	
Mich	1 : 13	
1R	5 : 8	

" اوالد " و به پیروی از او " نولدکه " (حماسه ملی ایران) براین پندار بودند که واژه‌ی عبری RĒ X Ē Š با واژه‌ی فارسی رخش = اسب ، بی پیوند نیست .
 واژه‌ی رخش در فارسی اگرچه به معنای مطلق اسب به کار رفته :

ز پشت رخش رسته چون سهی سرو
 مرا و را روی درمن ، پشت در مرو
 (ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی ۱۲۷ : ۶ و تعلیقات نوروزنامه ص ۱۲۲ .)
 ولی بیشتر به معنای " رنگ سرخ و سفید در هم ریخته " آمده . نیز رنگی میان " سیاه و بور " و اسب رستم را نیز به همین جهت رخش خوانده‌اند . چنانکه مشهور است رنگ اسب او آمیزه‌ی ازرنگهای قرمز و زرده‌ی تخم مرغ و سفید و " گل‌های بسیار کوچک میان زرد و قرمز داشت و بیضه و زیردم و از زیر چشم تا دهن سفید بود که او را بور ابرش بیضه سفید می‌گفتند . " (فرسنامه‌ی اسداله خوانساری به نقل تعلیقات نوروزنامه . ۱۲۱)
 به هر حال ، اظهار نظر درباره‌ی پیوند داشتن یا نداشتن این دو واژه با یکدیگر در این شرایط - کمی مدارک لازم - چندان شدنی نیست .

Rāz (RāzāA)

𐭠𐭣 (𐭠𐭣𐭠)

= راز، سر (اسم مذکر)

Dan 2 : 18,19 متن آرامی :

Dan 2 : 27,28,29,30

Dan 2 : 47

Dan 4 : 6

" Rāz " : سریانی " AēRāz " عبری :

اوستا : (دیوسه) " razah " = انزوا ، تنهایی ، دوری

(بارتولومه ۱۵۱۴)

سنسکریت : " rāhaz " = انزوا ، سر ، پنهانی

اوراق مانوی به پارسی : "rwšty" = مخفیانه ، پنهانی از ریشهی rašt

پهلوی : (سه) " rāz " فارسی : " راز "

SĀR , SāR

سَر ، سِر

= رئیس، امیر، سردار وهم به معنای جمع : امرا، روسا و... (اسم)
شکل‌های دیگر واژه :

tSĀR , tSār օօ , օօ

סֵר ، סָר

در بیشتر متون عبری و آرامی به کار رفته است ، برای نمونه .

Ge 21 : 22,23

Ge 26 : 26

Ge 37 : 36

Ge 39 : 1,21,22,23

Ge 40 : 2-4,9,16,20,21

Ex 2 : 14

... SĒRĒN آمده است به معنای سرور، رئیس و... .

و نیز از همین ریشه، واژه‌ی օօ

Jud 3 : 3

Jud 16 : 5,8,18,27,30

Jos 13 : 3

1 ch 12 : 19

1 s 5 : 8,11

1 s 6 : 4,16,18

1 s 7 : 7

1 s 29 : 6,7

اکدی : " šarru " عربی : " سری " = مهتر و...
اوستا : دوسر (sara) (دودا) sarānh (و) sr

[دودا (د) (د نفی + دودا) = بی سر، بی سردار - فوگرد دوم و نندیداد]

بند ۶ [= سر، سار

پهلوی : **سارداریا**
 " sardaria " و در شرح آن
 (فرمان داتن) .

" sardhār " به معنای پیشوا ، رییس پیوند یافته از سر = ریاست

، راس + دار (داشتن) [نیپرگ ۲۰۲ و یونگر ۷۹]

ساراند " sāra " ، **ساراندوس** " sarañh " در فارسی نو " سار " و " سر " شده .

واژهی " سر " به مفهوم رییس ، پیشوا و . . . را می توان از ریشه واژهی اوستایی **سردا** " har " = نگاه داشتن ، حفظ کردن ، نیز دانست .

در مورد این واژه — با توجه به کاررفت گستردهی آن در زبانهای سامی و آریایی و نرفتن این گمان که آن در یکی از این زبانها و ام واژه باشد . — باید گفت که آن، واژهی بی است قدیمتر ، که به این هردو دسته از زبانها رسیده به کاررفته .

= زمین خشکو و سوزان ، سراب (اسم)

متن عبری : Jes 35 : 7

Jes 49 : 10

سریانی : **ܣܪܒ** " šārāb " = خشکی و

عربی : سراب (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ النَّظْمَانُ مَاءً -
سورهی نور آیهی ۲۴ ، وَسَيَّرتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سُرَابًا - سورهی نباء آیهی ۲۰ - قرآن مجید)

فارسی : سراب = زمینی شورستان بود که از دور آب نماید (لغت فرس اسدی)
از دیرباز این واژه ، فارسی شمرده شده در توجیه آن پندارهایی گفته و نوشته شده است
از آن جمله : سراب مرکب از سربه معنای بالا ، سر ، + آب (الالفاظ الفارسیه المعربه ،
ادی شیر)

Jeffery در فرهنگ لغات دخیل قرآن این واژه را نیاورده بنا بر این آنرا از ریشهی
سامی دانسته است .

در عبری ریشهی شناخته شده بی برایش نمی توان یافت . اما ظاهراً می باید آنرا با واژههایی

چون **זָרַב** Zārāv = آب شدگی در اثر گرما ، ذوب شدن ، **זָרַב** tSārāv

= سوزاندن ، داغ کردن **שָׂרַף** sārāf = سوزاندن ، **זָרַף** tSārāf

= در کوره سخت شدن و . . . هم ریشه دانست .

סַרְבַּל ۵۲ ۱סַרְבַּלְהוֹן ، ۲סַרְבַּלְהוֹן

Ṣārəbāl WəṢārḫāLeyhōn ، BaṢārḫāLeyhōn

= جامه ، تن پوش (اسم)

Dan 3 : 21 : متن آرامی :

Dan 3 : 27

بابلی : מִרְבֵּל " srbla "

سریانی : " šarbolā " , " šrvla "

پاپیروس‌های آرامی : " srblq " عبری نو :

عربی : سروال ، سرویل ، شروال ، سربال

= جامه و تن پوش ، هر نوع پوشش و " زربول " (در لهجه‌ی مصری) به معنای لباس ، کفش ، پوشش .

افعالی که از این اسامی ساخته شده :

" سَرَبَل " ، " تَسَرَبَل " ، " سَرَوَل " ، " تَسَرَوَل "

این واژه چند بار در قرآن مجید نیز به کار رفته :

..... سَرَابِیلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّوَسَرَابِیْلَ تَقِیْکُمُ بِأَسْکُمُ — سوره‌ی نحل آیه‌ی ۸۳

سَرَابِیْلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوْهُهُمْ النَّارُ — سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۵۱

یونانی کهن : sarabara و saraBalla

یونانی نو : sarbarites

لاتین : " saraballa " , " sarabara "

اسپانیایی : " schalwary " : " ceroulas " مجاری :

بولونی : " scharmvari " ترکی : " šarval "

(Gesenius, Lexicon manuale Hebraicum et chaldaicum....)

پهلوی : " [šl̥w,]šalwār (مکنزی) وبه شکل هزوارش

" pērāhan " : s'(!)rbyly "

"šalvāl", "šelvār", " šarvāl " : کردی

" šalvār " : بلوچی " šalvār "

" šavālak " : وحی " salbaro " : اُستی

منجی : " soāl " (هورن)

" šavāl " : سنگسری " šual "

" šelvar " : لاسگردی " šavār "

" šalvār " : گیلکی " šalvař "

فارسی : " شلوار " و " شوال " = ازاروتنبان . (برهان قاطع)

بسیاری از پژوهندگان زبانهای باستانی ایران ، این واژه را از منشاء ایرانی دانسته اند ، (۱)

اما در مورد چگونگی ترکیب آن نظریاتی گونه‌گون ابراز شده است :

برخی آن را پیوند یافته از " شل " = ران هوار (پسوند نسبت) نوشته اند .

(Horn, Grundriss. 785)

برخی توجیهی عامیانه تر کرده ، سربال را شکل اصلی واژه پنداشته ، آنرا پیوند یافته از

سر = بالا + بال = قامت شمرده اند .

(ادی شیر، الالفاظ الفارسیه المعربه)

اما نگارنده هردو وجه اشتقاق واژه را نادرست و دوراز مفهوم اصلی واژه می داند چراکه

۱ - با توجه به نقوشی که از ایرانیان در دوره‌ی باستان چه در ایران (چون نقش های گونه‌گون

تخت جمشید و . . .) و چه در بیرون از سرزمین ایران (چون نقشی که از سه مغ بشارت

دهنده‌ی تولد عیسی - انجیل متی باب دوم - در کلیسای سنت کاترین بیت اللحم

در دست است) پوشیدن شلوار آیینی ایرانی است بنابراین واژه‌ی آن نیز خواه ناخواه

ایرانی خواهد بود .

برخلاف پندار " Horn " واژه‌ی "شل" = "ران" در ادبیات ایران و زبانهای ایرانی، پیشینه‌ی بی‌نمی‌دارد.

تنها شاهدی که هورن برای چنین معنایی بدان اشاره می‌کند "شلنگ" = "برجستن و فروجستن شاطران بجهت ورزش" نیز هرگز نمی‌تواند گرهی از این کار فرو بسته بگشاید، چرا که آن واژه خود، چگونگی روشنی نمی‌دارد و نیازمند آن است تا مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد. روانشاد علی اکبر دهخدا در این مورد چنین می‌پندارد که آن، پیوند یافته از "شا" (شاه) + لنگ است به مفهوم "لنگ بزرگ" (همسان واژه‌های شاه کار، شاه بال، شاه پرو...) واژه‌ی "لنگ" در فرهنگ‌های فارسی به معنای "از بیخ‌ران تا سرانگشتان پای" آمده است.

(همیشه با واژه‌های کردی "link" و "lank" = "ران و ساق و" "linge" = پا) و به این ترتیب برجستن و فروجستن شاطران از آنجاکه با گام‌های بزرگ و بلند همراه است "شالنگ" خوانده شده.

اما به پندار این نگارنده دور نمی‌نماید که واژه‌های "لنگ" و "شلنگ" با واژه‌های کهن "لنج" (لنجه) "لنجیدن" = گام برداشتن و خرامیدن (خرامی از راه تبخترو تکبر و رعنائی، بیرون بردن چیزی از جایی به جایی - دهخدا) همیشه با واژه‌های سسغدی "šinj", "šinc" پیوند داشته باشد. اما به هر حال معنای اصلی واژه‌ی

"شلنگ" هرچه باشد نمی‌توان از آن به نام همیشه‌بی‌برای "شل" = ران یاد کرد.

اما در مورد خود واژه‌ی "شل"، باید توجه داشت که این واژه ابتدا در برهان قاطع به معنای ران آمده و در سراسر ادب کهن پارسی به موردی که این واژه چنان معنایی داشته باشد بر خورد نمی‌کنیم. همچنان که روانشاد دهخدا نتوانسته است بیتی در گواهی این معنای این واژه بیابد.

گمان این نگارنده چنان است که این مفهوم برای واژه‌ی "شل" مفهومی است که با توجه به مفاهیم واژه در زبان عربی (لنگ و کسی که عیبی در پادارد و نمی‌تواند راه برود...) در زبان پارسی ساخته و پرداخته شده.

به هر حال ، چگونه می توان پذیرفت که واژه‌ی " شلوار " (و شکل‌های دیگر آن) که در فرهنگ و ادب ایران پیشینه‌ی سخت کهن داشته از زبان‌های ایرانی به بسیاری از زبان‌های دیگر رسیده است از واژه‌ی ریشه گرفته باشد که بیش از دویست و پنجاه سال نیست در ادب پارسی پیداشده؟

دیگر نکته‌ی چشمگیر اینست که واژه‌ی " شلوار " (و شکل‌های گوناگون آن) چه در زبان‌های ایرانی وجه در دیگر زبانها ، همه جا مفهوم مطلق پوشش و تن پوش و . . . می دارد و شکل پازنده زوارش آن نیز " pērāhen " آمده است ، بنابراین در هیچ کجانی توان پیوندی میان " شلوار " با " ران " دید تا بتوان احیانا آن را به ران منسوب دانست و پیوند یافته از " شل + وار " شمرد .

نگارنده چنان می پندارد که واژه‌ی " شلوار " فارسی به مفهوم پارچه و پوشش است که بعدها به عنوان پوشش قسمت زیرین بدن اصطلاح شده به کار رفته است .
همیشه با واژه‌هایی کهن در زبان‌های ایرانی ، همچون :

" شال " (۱) " گلیمی بود کوچک و پشمین " (لغت فرس اسدی) " پارچه‌ی که دور کمر یا گردن و . . . پیچند . " (دهخدا)

" شالگ " و " شالنگ " = " گلیمی باشد که در زیر فرشها و غیره دوزند (مجمع الفرس سروری) واژه‌ی " شلنگ " که در بیت شاهد دهخدا آمده گرچه بنا به پندار مؤلف ، مفهوم روشنی نمی دارد به پندار نگارنده به خوبی و روشنی می تواند مفهوم بستر ، گستره و . . . داشته باشد :

(بدان مرغک مانم همی که دوش بر آن شلنگ گلین همی فنود - رودکی)
" شالنگی " و " شهلنگ " = " ریسمان تاب را گویند و آن شخصی است که ریسمان و طناب خیمه و امثال آن می تابد " (برهان قاطع)

۱- " شال " در زبان عربی (تفسیر الالفاظ الدخیله فی اللغة العربیه) و نیز در زبان‌های اروپایی چون فرانسه . " chāle " ، انگلیسی : " shawl " ایتالیایی :
" scialle " ، اسپانیولی " chal " ، آلمانی : " shawl " به کار رفته است .

"شله" = "نوعی کیسه بزرگ از پشم و موی بز" (فرهنگ لری)

"شله" و "شوله" = "لخت جامه . . . یک توپ پارچه" و "لتهای که زنان در ایام

حیض در فرج خود نهند" (برهان قاطع)

"شوال" = "شلوار" (برهان قاطع)

"شولا" = "جبهی درویشان"

"شولان" = "کمند و آن ریسمانی است بلند (برهان قاطع)

"شلیته" = "نوعی پوشش زنان" و . . .

واژه‌ی عربی: "شلیل" = "جامه‌ای که پوشیده میشود در زیر زره" (شرح قاموس، منتهی‌الارب)

و "پلاس از پشم یا موی" - "پس پالان - پیراهن چه" (فرهنگ جامع) احياناً از همین ریشه است.

در مورد ریشه‌ی این واژه‌ها می‌توان پنداشت که آن (šāl) شکل دیگر واژه‌ی "šār"

یا "šar"^(۱) باشد که در زبانهای ایرانی به معنای "چادری رنگین که بغایت نازک بود

و بیشتر زنان لباس سازند." (جهانگیری، برهان قاطع) و هم‌ریشه با "شاره" =

"دستار بزرگ و دستار هندوستانی" (برهان قاطع)

و "چیره" = "دستاری که بر سر پیچند" و واژه‌ی اردوئی "جیره" = "نواری که دور دستار

بندند." سار" و "ساری" پوشش زنان هند، از ریشه‌ی "cīrah"

در سنسکریت به معنای پوشش، تکه پارچه دراز و . . .

همین‌طور می‌توان آن را با واژه‌هایی چون "چادر" و "چتر" و . . . هم‌ریشه دانست، از

ریشه "chad" = پوشاندن در سنسکریت (مونیر ویلیامز ص ۴۰۴)

۱ - از این ریشه نیز در زبان عربی واژه‌هایی دیده میشود، چون:

"شار"، "شور"، "شوار" به معنای لباس

"شیار" به معنای هیئت و لباس

"استشار" به معنای پوشیدن لباس فاخر.

همیشه باواژه‌های :

" cajür " روسی : " šato'r " فریزندی :

" cāuār " یرنی : " cādūr " نطنزی :

" cador " سرخه‌یی : " cādur " لاسگردی :

شهمیرزادی : " cādor " و " cur " گیلکی : " cādār "

سمنانی : " cāuār " سنسکریت : " chatar "

به معنای درفش شاهی ، چترشاهی و همیشه باواژه‌ی پهلوی "šaturvān"

" Tavadia " (shayast ne shayest)

به معنای فرش و " شادروان " و شادروان " درعربی و فارسی = " پرده بزرگی راگویند مانند شامیانه و سراپرده که در پیش درخانه و ایوان ملوک و سلاطین بکشند " (برهان قاطع)

و "خیمه و سراپرده ، سایبان ، فرش بزرگ و منقش ، بساط و فرش گرانمایه و . . ." (دهخدا)

در این صورت می‌توان پنداشت که واژه‌ی " šāl " در زبانهای ایرانی شکل دیگری از

واژه‌ی " šād " از ریشه‌ی سنسکریت " chad " است . (باتبدیل " d "

به " l " نگاه کنید به واژه‌ی (MĒLətsār)

به هر حال ریشه آریایی این واژه هرچه باشد چه " šar " و چه " šad " و چه

هرواژه‌ی دیگر ، در سخن نگارنده در پیوند نداشتن واژه‌ی " شلوار " با " شل " به مفهوم

ران و همیشه بودنش با واژه‌هایی که یاد شد (شال ، شولا ، شولان ، شله ، شلیته و . . .)

اثری نخواهد داشت .

תּוֹפֵת

ToFēT/θ

= آتسگاه

(اسم)

متن عبری :

2 R	23 : 11
Jes	30 : 33
Jer	7 : 31, 32
Jer	19 : 6, 11, 12, 13, 14

" توفت " نام آتسگاهی است در دره‌ی واقع در جنوب غربی اورشلیم (وادی بنی‌هینوم Hinnom) که مردم آن سرزمین پسران و دختران خود را در آن برای مولوخ (مولک) خدای کنعان، صور، آشور... قربانی کرده می‌سوزانیدند. این واژه کم‌کم مفهوم " دوزخ " پیدا کرد.

آتسگاه " توفت " و دره‌ی که محل آنست گه‌هینوم = دره‌ی هینوم نیز نامیده می‌شود. این واژه‌است که همچون خود واژه‌ی " توفت " مفهوم دوزخ پیدا کرده (۱) سرانجام به صورت " جهنم " به زبان و فرهنگ عرب ره یافته یکی از باورهای اسلامی درباره‌ی دنیای پس از مرگ شده (۲)

۱ - در زبان و فرهنگ عبری مفهوم دوزخ با توجه به تعبیرات مختلفی که از این مفهوم در متون " تورا - نوی پیم - کتوویم " آمده نام‌هایی گونه‌گون می‌دارد :

sheol (یونس ۲ : ۲) ، Avaddon (مزمور ۸۸ : ۱۲)
shahat (مزمور ۱۰۱۶ : ۱۰) ، Borshaon (مزمور ۴۰ : ۲)

Tit Hayaven (مزمور ۴۰ : ۲) ، Tzalmavet (مزمور ۱۰۷ : ۱۰) ،
Eretz Hatahtit ، Tophet (اشعیا ۳۰ : ۳۳) ، Guehinnom

۲ - "Gue" در زبان عبری به معنای دره‌است و هینوم نام شخصی که فرزندانش در منطقه‌ی جنوب غربی اورشلیم زندگی می‌کردند و آن منطقه به نام آنان (وادی بنی‌هینوم) باز خوانده می‌شد.

بنابراین " گه هینوم " یعنی دره‌ی که در سرزمین بنی‌هینوم واقع است. بقیه در صفحه بعد

اوستا 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 " tapayti-tap " = گرم ساختن ،

" tafnu " = گرما ، تب .

هندی باستان : " tapati - tap " = گرم کردن

پهلوی : 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕𐭓𐭕 " tāftam " = جوشیدن

گرم = " tapišn " 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕𐭓𐭕

= تپش ، گرم شدگی " tapišnih " 𐭒𐭓𐭕𐭓𐭕𐭓𐭕𐭓𐭕

ارمنی : " tapak " = اجاق

فارسی : تب ، تف ، تافتن ، تابش و

آنچه که می تواند گواه پیوند واژه و مفهوم " توفت " باریشه واژهی آریایی " tap/f " باشد اینست که اتاقها ، (ایوانها) ی کنار مذبح آتشگاه " توفت " نیز نامی آریایی

می دارند . این نام 𐬀𐬎𐬎𐬀 / 𐬀𐬎𐬎𐬀

است که پیش از این بدان اشارت رفت .

دنباله پاورقی صفحه قبل

گفته شده که آتشگاه " توفت " در عمق دره ی هینوم قرار داشت و انسانها در این آتشگاه سوزانیده می شدند . بنابراین گه هینوم " مفهوم چاه (گودی) بی که در آن انسانها سوخته می شوند یافت و این ریشه ی پندارها و باورهای گونه گون در بین یهود شد .

در ادبیات تلمودی بنابه اسامی مختلفی که برای مفهوم دوزخ در متون توراه - نووی بیم بکتوویم و نیز آنچه که در روایات توراه منقول (روایات شفاهی توراه) آمده و در پیش بدانها اشاره رفت ، تصویری از دوزخ پدید آمد و هر یک از آن اسامی ، طبقه یی خاص از دوزخ شمرده شد . در اینجا " گه هینوم " نام طبقه ی دوم دوزخ است . مفهوم دوزخ کم کم شاخ و برگهایی فراوان یافت و در چگونگی آن شرح و تفسیرها شد ، از جزئیات آن و آنچه که در آنجا بر بدکاران خواهد گذشت سخن ها گفته و نوشته شد .

سرانجام این واژه و مفهوم به زبان و فرهنگ عرب رسید . (در آثاری که کما بیش از فرهنگ عرب پیش از اسلام در دست است نشانی از مفهوم دوزخ دیده نمی شود و دور نیست که اسلام آورنده ی این مفهوم در فرهنگ عرب باشد) بهر حال در زبان عرب و فرهنگ اسلامی " جهنم " با حفظ ویژگی های اصلی خود چاهی (گودالی) که انسانها در آن سوخته می شوند - شاخ و برگهای فراوان دیگری یافت (که در آن میان نشانه های از مفهوم دوزخ در فرهنگ ایران دیده میشود . گفتنی است که این ویژگی های آریایی دوزخ را کما بیش در همان مفهوم یهودی نیز می توان یافت) و چنانکه گفته آمد یکی از باورهای دینی مسلمانان در باره ی جهان پس از مرگ شد .

	(اسم)	= تنور، کوره
Ge	15 : 17	متن عبری :
lev	2 : 4	
lev	11 : 35	
lev	26 : 26	
Ex	7 : 28	
Hos	7 : 4	
Jes	31 : 9	

.....

اکدی : " tinūra " (Zimmern, Akkad, Fremdw, 32)

آرامی : " tnura "

عربی : " تنور "

این واژه دوبار در قرآن مجید به کار رفته :

إِذَا جَاءَ أَمْرُنَاوُ فَارِالتَّنُورُ قُلْنَا حِمْلٌ سوره ی هود آیه ی ۴۲ .

. فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَاوُ فَارِالتَّنُورُ - سوره ی مومنون آیه ی ۲۷ .

علمای لغت این واژه را دخیل در قرآن دانسته اند :

إصمعی - بنابه گفته ی سیوطی - المزهَر ۱ : ۱۳۵ - آنرا واژه یی فارسی دانسته .

ابن دُرید - بنابه نوشته ی جوالیقی - المعرب ۸۴ - نیز آنرا فارسی و معرب نوشته .

ثعالبی - فقه اللغة ۳۱۷ - آنرا جزء واژه های مشترک فارسی و عربی می داند .

فرانکل (Frankel) بر آنست که واژه ی عربی تنور از آرامی " Tnura "

گرفته شده و آن خود از ریشه و بُنی ایرانی است .

اوستا : " tanūra " (وندیداد فرگردهشتم)

پهلوی : " tanūr " = اجاق طبخ

(West, Glossary, 121)

این نکته سزاوار اشارت است که واژه شناسان زبان عبری این واژه را با

נִר Nir , נִיר NIR , נִוֵר NUR ، آتش ، نور

روشنی، هم‌ریشه می‌دانند .

مشتقات دیگر این واژه در عبری بسیار است ، چون

פְּנִוֵרָה = چراغ : MeNoRaĥ

Ex 25 : 23

Ex 37 : 18

1 ch 28 : 15

.....

بدین شکل این واژه در عبری نیز با " نار " ، " نور " و..... هم‌ریشه خواهد بود .

با این همه چگونگی واژه در زبانهای ایرانی و سامی چنانست که به ناچار می‌باید بانظر

جفری (Jeffery, 92-95) همراه شدو - تا به دست آمدن مدارکی تازه - واژه

را نه آریایی و نه سامی بلکه وابسته به زبان مردمی که پیش از ملل سامی و هند و اروپایی


- در سرزمینی که بعدها آریاییان و سامیان در آن ساکن شدند - زندگی می‌کردند ، دانست .

zār , zār

ز، ز

= پوست (انگور) (اسم)

متن عبری : Nu 6 : 4

سریانی :  " zaj " عربی : " زاج "

کردی : "zaj" (ملحی است که در رنگریزی استعمال می شود .)

نگارنده در هیچ یک از منابع موجود ، ریشه‌ی برای این واژه نیافت ، تنها در برخی از متون ، به فارسی بودنش اشاره رفته (۱)

فارسی : " زاگ " ، " زاغ " = " گوهری کانی که به نمک ماند . برای این گوهر رنگهای مختلفی چون سرخ ، زرد ، سبز ، سفید ، سیاه نوشته شده " (برهان قاطع) .
 اما مفهوم اصلی واژه در فارسی رنگ زرد و کبود است چنانکه چشم زاغ = چشم زرد و کبود .
 روشن نیست که واژه ابتدای نام انگور می بوده و از آنجا مفهوم رنگ زرد و کبود (رنگ انگور) را گرفته و بعد به ملحی که در رنگریزی به کار برده می شود گفته شده یا به عکس به خاطر رنگ زرد و کبود انگور این واژه در مورد انگور هم به کار رفته است .
 شاید این نکته که در بهتر کردن رنگ انگور و کشمش از زاج استفاده می شود در این میان نقشی داشته باشد . هر چند که این قدمت دور از انتظار واژه (کاربرد در سفر اعداد تورا) ابراز هر پنداری را - تایافته شدن ریشه‌ی اصلی واژه - دشوار می سازد .

۱ - جوالیقی ، المعرب ، یادداشت ۸ از ص ۱۶۹

دو واژه‌ی سنسکریت که در عبری به کار رفته است :

Piṭṭāḥ

פִּטְחָה

= یا قوت زرد و کبود، زبرجد هندی (اسم)

Ex 28 : 13,17 : متن عبری :

Ex 39 : 10

Job 28 : 19

TuKI

תּוּכִי

= طوطی (۱) (اسم)

1 R 10 : 22 : متن عبری :

2 ch 9 : 21

۱ - مترجمین فارسی کتاب مقدس این واژه را طاووس ترجمه کرده اند که درست نیست .

اعلام ایرانی در نوشته‌های باستانی

عبری ، آرامی - کلدانی -

توراه ، نوی بییم ، کتوویم

AaΔ āLəYāA

آدلیا

= یکی از پسران هامن وزیر خشیارشا

Esth 9 : 8

AaΔ ə Mā θāA

آدمفا

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشیارشا

Esth 1 : 14

AāHəMəθ āA

آخرفا

= کاخی درسزمین ماد (محل گنجینهی شاهی)

Esr 6 : 2

(hangamatāne)ha-gamata به پندار نگارنده این واژه با واژهی پارسی باستان

و واژه پارسی " همدان " بی پیوند نیست .

AaH(X)āŠəWeyRoŠ-RoŠ

آخشیارشا - روزش

Esth 1 : 1,2,9,10,15,17,19

= خشیارشا شاهنشاه هخامنشی

Esth 2 : 1,12,16,21

Esth 3 : 1,6,7,8,12

Esth 6 : 2

Esth 7 : 5

Esth 8 : 1,7,10,12

Esth 9 : 2,20,30

Esth 10 : 1,3

Esr 4 : 6

Dan 9 : 1

" xšayārša (-šan) " : پارسی باستان

" ik-še-ir-iš-šá " : ایلامی

" hi-ši-, -ar-šá " : اکدی

AaRIΔāθāA

אַרְיֹא

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

Esth 9 : 8

AaRIΔāY

אַרְיֵי

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

Esth 9 : 9

AaRISāY

אַרְיִסִי

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

Esth 9 : 9

AaRΔTāH(X)Š aSΔTΔA, SΔTāA

אַרְחֻשְׁתָּא , שֶׁפָּא

Esr 4 : 7,8,11,23

= ارتخسر (اردشیر) شاهنشاه هخامنشی

Esr 6 : 14

Esr 7 : 1,7,11,12,21

Esr 8 : 1

Neh 2 : 1

Neh 5 : 14

Neh 6 : 13

- "Artaxšapa " : پارسی باستان
 " ir-tak-ša-áš-šá " : ایلامی
 " ar-tak-šat-su " : اکدی
 " artaxerxes " : یونانی:

AāšəPāθāA

אֲשַׁפּוּתָא

Esth 9 : 7

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

AaVāΓəθāA

אֲבַרְתָּא

Esth 1 : 10

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

BiΓəθāA

בִּרְתָּא

Esth 1 : 10

= یکی از خواجه سرایان دربار خشایارشا

BiΓəθāNāA, BiΓəθāN

בִּרְתָּא . בִּרְתָּא

Esth 2 : 21

= پسرده دارآستان خشایارشا

Esth 6 : 2

BiZzəθāA

בִּזְתָּא

Esth 1 : 10

= یکی از هفت خواجه سرای خشایارشا

DāLəFON

דָּלְפוֹן

Esth 9 : 7

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

DāRəYāWēš

דָּרְיוֹשׁ

Dan 6 : 1,2,7,10,29

شاهنشاه هخامنشی

= داریوش

Dan 9 : 1

Dan 11 : 1

Esr 4 : 5,24

Esr 5 : 5,6,7

Neh 12 : 22

Zach 1 : 1,7

Zach 7 : 1

Hag 1 : 1,15

Hag 2 : 10

Esr 6:1, 12, 13, 14, 15

پارسی باستان : " dārayavau " = دارنده‌ی نیکی

" dārayavauš " : (درحالت فاعلی :

" da-ri-ma-u-iš " : ایلامی :

" da-ri-ia-muš " : اکدی (بابلی) :

" داریوش " : فارسی

HeyΓ eyA,HeyΓ āY,HeyΓ āY

הֵי , הֵי , הֵי

Esth 2 : 3,8,15

= یکی از خواجه‌سرایان حرم خشایارشا

HāmāDāθāA

אָהאַן

= پدرها مان وزیر خشایارشا

Esth 3 : 1,10

Esth 8 : 5

Esth 9 : 10,24

HāmāN

אָהאַן

" هان " (در تمام باب های کتاب استر) پسر همداتای اجاجی وزیر خشایارشا بود که به قتل عام یهودیان فرمان داد . اما خشایارشا بنا به خواست همسرش استر او را به دار کشید و از کشتار یهودیان جلوگیری کرد . پس از مرگ هان یهودیان در سراسر ممالک صدوبیست و هفت ولایتی خشایارشا به کشتار دشمنان خویش پرداختند .

این کشتار در روز سیزدهم (۱) ماه اذار روی داد و روز چهاردهم یا پانزدهم بود که دست از کشتار برداشتند و این پیروزی بر مخالفین و نابودی آنها را جشن گرفتند و چنان بنا شد که این جشن همواره در میان بنی اسرائیل برگزار شود .

این جشن که " پوریم " نام دارد هم اکنون نیز در روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه اذار برگزار می شود .

۱ - بنا به قراین و شواهدی چند نگارنده این رویداد را با پندار نحس بودن سیزدهی فروردین (ماه اذار برابر فروردین است) و سنت بیرون رفتن از شهر در میان ایرانیان بی پیوند نمی داند . اگرچه این امر نیازمند بررسی بیشتری است .

הַפֶּדֶ

Haθ₆X

= خواجه سرا و ندیم استر

Esth 4 : 5,6,9,10

כּוֹרֶשׁ , כּוֹרֶשׁ

KoRēš, KORēš

کورش ، شاهنشاہ ہخامنشی

Jes 44 : 28

Jes 45 : 1

Esr 1 : 1,2,7,8

Esr 3 : 7

Esr 4 : 3,5

Esr 5 : 13,14,17

Esr 6 : 3,14

Dan 1 : 21

Dan 6 : 29

Dan 10 : 1

2 ch 36 : 22,28

پارسی باستان : " Kūru " " Kūruš " (حالت فاعلی)

و " kūrauš " (حالت اضافہ)

ایلامی (کتیبہا) : " ku - raš "

بابلی (کتیبہا) : kura - aš یونانی kūros

KāRəKāš

כּוֹרֶשׁ

Esth 1 : 10

= یکی از خواجه سرا یان خشایارشا

KāRāšNāA

כַּרְשָׁנָא

Esth 1 : 14

یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشیارشا .

MāΔaY , MāΔaY

מַאֲדָא , מַאֲדָא

Esr 6 : 2

مَاد . قوم ، سرزمین

2 R 17 : 6

2 R 18 : 11

Jes 13 : 17

Jes 21 : 2

Jer 25 : 25

Jer 51 : 11, 28

Esth 10 : 2

Dan 6 : 1, 9, 13, 16

Dan 8 : 20

Dan 9 : 1

Dan 5 : 28

Dan 11 : 1

1 ch 1 : 5

" māda " : پارسی باستان

" ma-da " : ایلامی

" ma-da-a-a " : اکدی

" Μαδα " : یونانی

فارسی : ماد

MəHUMĀN

מְהוּמָן

Esth 1 : 10

= یکی از خدمتکاران خشایارشا

MÉRĒS

מֶרֶס

Esth 1 : 14

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشایارشا .

MiθəRəΔāθ

מִיִּתְרָה

Esr 1 : 8

(۱) خزانه دار کورش

Esr 4 : 7

(۲) یکی از کسانی که اردشیر را واداشت تا از ساخته شدن

معبد اورشلیم جلوگیری کند .

MəUMəXĀN (MəMUXĀN)

מְוִמְחָן (מְוִמְחָן)

Esth 1 14, 16, 21

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

PORāθāA

פּוֹרְתָא

Esth 9 : 8

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا .

Pārās , Pārās

פָּרַס , פָּרַס

Esr 1 : 1, 2

پارس . قوم ، سرزمین .

Esr 3 : 7

Esr 4 : 5, 3, 7, 24

Esr 6 : 14

Esr 7 : 1

Esr 9 : 9

Esth 1 : 3, 14, 18, 19

Esth 10 : 2

Ez 27 : 10

Ez 38 : 5

Neh 13 : 22

Dan 5 : 28

Dan 6 : 9,13,16,29

Dan 8 : 20

Dan 10 : 1,13,20

Dan 11 : 2

2 ch 36 : 20,22,23

" par-šíp " ایلامی : " pārsa " پارسی باستان :
 پارس، فارس و فارسی : " pa-ar-su " اکدی :

ŠāAāŠāΓāZ

שֵׁאֵאָאָשֵׁאָז

Esth 2 : 14

= خواجه سرا، نگهبان زنان موقت خشایارشا

ŠeyθāR, Šeyθār

שֵׁיֶתָר, שֵׁיֶתָר

Esth 1 : 14

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشایارشا .

ŠāθārBOZaNāY

שֵׁתָרְבוֹזַנַי

Esr 5 : 3,6

= یکی از بزرگان ولایت " ماورای نهر "

Esr 6 : 6,13

(منطقهی اورشلیم)

TĒRēŠ

תֵּרֶשׁ

Esth 2 : 21

Esth 6 : 2

= یکی از نگهبانان آستانهی خشایارشا .

TāR ŠIŠ

תַּרְשִׁישׁ

Esth 1 : 14

= یکی از هفت رییس ماد و پارس و مشاور خشیارشا .

TāTāNāY

חֲשֵׁרְיָוִן

= حشتریاون (شهربان) ولایت ماورای نهر (منطقهی اورشلیم) هنگام شاهی داریوش .

Esr 5 : 3,6

Esr 6 : 6,13

WāŠaTI

הַמֶּסֶר

= همسر (ایرانی) خشیارشا ، ملکهی ایران

Esth 1 : 9,11,12,15,16,17,19

Esth 2 : 1,4,17

WāYəZāθāA

וַיִּזְרְא

Esth 9 : 9

= یکی از پسران هامان وزیر خشیارشا .

ZēRēŠ

הַמֶּסֶרְהָמָן

Esth 5 : 10,14

= همسر هامان وزیر خشیارشا .

Esth 9 : 13

ZeyθāR

הַרְגַּר

Esth 1 : 10

= یکی از خواجه سرایان خشیارشا .

نوشته هایی که در این پژوهش از آنها سود جسته ام :

۱- فارسی و عربی :

- اساطیر ایرانی ج. ۱. کارنوی ترجمه احمد طباطبایی تبریز ۱۳۴۱
- الفاظ الفارسیه العربیه ادی شیر بیروت ۱۹۰۸
- المختار من صحاح اللغه محمد محی الدین عبدالحمید و محمد عبداللطیف السبکی قاهره
- المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم لابی منصور الجوالیقی ، به تحقیق و شرح احمد محمد شاکر ۱۹۳۶ المنجد
- اقرب الموارد .
- ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن ترجمه ی رشید یاسمی تهران ۱۳۴۵
- باستانشناسی کتاب مقدس دکتر جان المدر سهیل آذری تهران ۱۳۳۵
- برهان قاطع محمد حسین بن خلف تبریزی باهتام محمد معین چاپ دوم ۱۳۴۲
- بخشی از فرهنگ اوستا موبد فیروز آذرگشسب تهران ۱۳۴۷
- پری تحقیقی در حاشیه ی اسطوره شناسی تطبیقی بهمن سرکاراتی تبریز ۱۳۵۰
- تفسیر الالفاظ الدخیله فی اللغه العربیه مع ذکر اصلها بحروفه طوبیا العنسی الحلبی البستانی چاپ دوم باهتام یوسف توما البستانی مصر ۱۹۳۲
- تاریخ تمدن ویل دورانت . کتاب اول ، بخش اول ترجمه ی احمد آرام
- تاریخ ماد . م. ا . دیاکونوف ترجمه ی کریم کشاورز تهران ۱۳۴۵
- تلمود (گنجینه ای از ..) تالیف راب . دکتر ا . کهن ترجمه از یهوشوع نتن الی و فریدون گرگانی تهران ۱۳۵۰
- خرده اوستا رشید شهردان بمبئی ۱۳۱۹
- داستان جم متن اوستا وزند دکتر محمد مقدم شماره ۶ ایران کوده چاپ دوم ۱۳۴۱
- شاهنامه مصحح ژول مول
- غیاث اللغات چاپ نولکشور (هند) ۱۸۹۰

- فرهنگ ایران باستان ابراهیم پور داود جلد اول ۱۳۲۶
- فرهنگ بهدینان گویش زرتشتیان یزد و کرمان جمشید سروش سروشیان
- فرهنگ پهلوی دکتر بهرام فره وشی تهران ۱۳۴۶
- فرهنگ سمنانی، سرخه بی، لاسگردی، سنگسری، شه میرزادی دکتر منوچهر ستوده
- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین تهران ۱۳۴۳
- فرهنگ عربی جامع گردآورده‌ی احمد سیاح تهران ۱۳۴۳
- فرهنگ کردی مردوخ
- فرهنگ کردی مراد اورنگ و صفی زاده (بورک‌هی) تهران ۱۳۴۸
- فرهنگ گیلکی دکتر منوچهر ستوده
- فرهنگ لری حمید ایزد پناه تهران ۱۳۴۳
- فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبرخان ناظم الاطباء تهران ۱۳۲۴-۱۳۱۷
- فرهنگ هزوارش‌های پهلوی دکتر محمد جواد مشکور تهران ۱۳۴۶
- فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی رالف نارمن شارپ شیراز ۱۳۴۶
- قران مجید با کشف آلیات بخط مصباح زاده
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ترجمه‌ی فارسی ۱۹۵۹- بریتانیا
- کارنامه اردشیر بابکان تصحیح و ترجمه‌ی محمد جواد مشکور تهران ۱۳۲۹
- گاتها ابراهیم پورداود بمبئی ۱۹۲۷
- گاتها ابراهیم پورداود بمبئی ۱۹۵۲
- گویش آشتیانی دکتر صادق کیا
- لغت فرس ابوالحسن علی بن احمد اسدی طوسی تصحیح عباس اقبال آشتیانی
- تهران ۱۳۱۹
- لغت نامه علی اکبر دهخدا
- معجمیات عربیه - سامیه الاب. ا. س. مرمجی الدومنگی جونیه لبنان ۱۹۵۰
- معجم الفرس محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری پسته کوشش
- محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۴۰
- واژه نامه بندهش دکتر مهرداد بهار
- واژه نامه طبری دکتر صادق کیا (یزدگردی) ۱۲۱۶
- واژه نامه گزیده‌های زاداسپرم دکتر مهرداد بهار تهران ۱۳۵۱
- واژه نامه مینوی خرد دکتر احمد تفضلی ۱۳۴۸

- وندیداد ترجمه فارسی سید محمد علی داعی الاسلام حیدرآباد ۱۹۴۸
 هرمزنامه ابراهیم پورداود تهران ۱۳۱۱
 یادداشت‌های گاتها ابراهیم پورداود بکوشش بهرام فره‌وشی تهران ۱۳۳۶
 یسنا ابراهیم پورداود بمبئی ۱۳۱۲
 یسنا (ج ۲) ابراهیم پورداود تهران ۱۳۲۷
 یشت‌ها ابراهیم پورداود بمبئی ۱۹۲۸
 یشت‌ها (ج ۲) ابراهیم پورداود بمبئی ۱۹۲۸
 شماره‌های مختلفی از نشریه‌ی انجمن فرهنگ ایران باستان

1. Altiranisches wörterbuch, christian Bartholomae, strassburg, 1904.
2. A complete dictionary of the Avestan language, K.E. Kanga Bombay, 1900.
3. Aramic Documents of the fifth centurg B.C., G. R. Driver.
4. Bible (The holy Bible) Utah 1938.
5. Contributions a la Dialectologie Iranienne, Arthur christensen , Vol.1,2 Koben havn 1930,1935.
6. Die aramaeischen Frenowoerter in Arabischen, Siegmound Franckel Leiden 1886.
7. Ganjeshayagan , Andrzeatrepat Maraspandan, Madigane chatrang and Andrzekhusroe Kavatan by Peshutan Dastur Behramji Sanjana Bombay 1885.
8. Geschite der persischen litteratur, paul Horn, Zweite ausgabe. Lipzig 1909.
9. Grundriss der Neupersischen Etymologie , paul Horn, Strassburg 1893.
10. Hilfsbuch des pehlevi; H.S.Nyberg 2 Bande , Uppsala 1928-1931.
11. Lexicon manuale Hebraicum et chaldaicum..., Gesenius, Lipsix 1847.

12. Les Dialectes d'Awroman et de pawa, Arthur

Christensen Kobenhavn 1921.

13. Larousse du xxe Siecle en six volumes publie
sous la dircetion de paul Aage Paris 1949.

14. Old persian By Roland G.Kent, New haven 1953.

15. Persian-English Dictionary by steingass.

16. Persische studien.H.Hubschmann, strassburg
1895.

17. Sogdica,W.B.Henning, the Royal Asiatic Society
London, 1940.

18. Sogdian loanwords.W.B.Henning.

19. Supplement aux Dictionnaires arabes ,R. Dozy,
deuxieme edition, 2 Vols leide 1927.

20. The Bundahishn edited by tahmuras Dinshaji
Anklesaria with an troducation by Behramgore tahmuras
Anklesaria Bombay 1908.

21. The Foreign Vocabularg of the Qur an, Arthur
Jeffery Oriental institutes Baroda 1936.

22. The Frahangi Palavik Heinrich F.Junker,Heide-
lberg 1912.

23. The Iranian national epic, th Noldke, or the shahnam ahs tranlated by L.Bogdanov(K.R.cama oriental institute publicatione No.7.).

24. The Complete text of the pahlavi Dinkard, Dhanjishan Meherji Bhai Madan Bombay 1911.

25. The Vendidad Prepared by Ervad Eduljeekersa spjee ANTIA Bombay 1901.

ספר תורה, נביאים וכתובים... הקם

המובהק מהו, בערלין 1927.

היכל הקדוש, סלמון מנדלקרן,

הל-אביב 1955.

מלון עברי, יהודה גור.

מלון הלנשון העברית, אליעזר בן-יהודה.

מלון התנה, יהונשע נשטיינברג.

מלון עברי-אנגלי נשלם ראובן אלקלעי.

מלון עברי-אנגלי נשלם ראובן גרוסמן.

מלון עברי-פרסי. סוליצמן היים

ירושלים 1966.

واژه‌نامه

واژه های عبری و آرامی :

Aa Δ āR	۱ ، ۳
Aa Δ āRGūZeyR (Aa Δ āRGūZəRYyāA)	۱
Aa Δ āRəKON	۲
Aā Δ əRāZəDāA	۳
AeΓOZ	۴
AeΓOZAa Δ āMāH	۴
AeΓOZāH	۴
AeΓOZH (X) ə DU	۴
AaH (X) āŠəDāRPāN	۵
AaH (X) āŠəTəRāN	۶
AāPē Δ ēN (AāPā Δ əNO)	۷
AāPa θ OM	۸
AāRəGəWāN (AāRəGəWāNāA)	۹
AāRəGāMāN	۹
AāŠəPāRəNāA	۱۰
AāZəDāθ (AāZəDāA)	۱۱
AəZāDā (AāZəDāA)	۱۱
BāR	۱۶
BəŠāRBāLeyHON (WəŠāRBāLeyHON)	۵۲
BZ	۳۳

BZBZ	२२
Dā θ (Dā θ)	१२
DāTI (T)	१२
DāTIUT	१२
Də θ āVāR (Də θ āVəRāYyāA)	१२
DāVāR	१३
FORāT	२५
Gə Δ āVāR (Gə Δ āVəRāYyāA)	१७
GāNāZ	१६
GəNāZ (GiNəZāYyāA)	१६
GāNāZ	१६
GeyNēZ	१६ ६ १७
GeyNeZ (GəNāZIM)	१६
GiNəZāA	१६
GiNəZeyY	१६
GiZ	१७
GəZ	१७
GeyZzāA	१६
GiZəBāR (HāGiZəBāR)	१७
GiZəBāRāYyāA	१७
GāZəR	१
GiZzāVəRāYyāA	१७
GəZāVəRāYyāA	१७

Λ १	
HĀDĀVŪR (HāDāVəRāYcā)	1ॢ
HuFiRāĤ	ॢV
HiFiRāĤ	ॢV
HuFəRāTāĤ	ॢV
HāFəRāYyāĤ	ॢV
HāHāRāĤ	1V
HāPāRəTəMIM	ॢ9
HāR	1V . ॢ.
HāRāMāXIM	67
HāRāR	1V
HaRāRI	1V
HāRəReyY	1V
KāRPāṢ	ॢ1
LāQāṢ	ॢA
MūΓ	ॢ2
MēLə	ॢ3
MaLəQoṢ	ॢA
MēLətSāR	ॢ3
MeNoRāH	71
NāDāN (NāDāNāH)	ॢ0
N i R	71
NeyRəD	ॢ1
NIR	71
NiṢəTəWāN	ॢ2

NUR	71
NəViZəBāĭ (UNəViZəBāĭ)	77
PĀRĀ	77
PaRəBaR	80 09
PāPəDeyS	78
PāRəDaSŪN	78
PāRəDaSĀNIT	78
PāRəDaSĀNOT	78
PĀRĀĤ	77
PORĀĤ	77
PORĒĤ	77
PəRIĀĤ	77
PəRI	77
PēRI	77
PORIUT	77
PəRIĀĤURəVIĀĤ	77
PāRəŠē ĞĒN	87
PORĀT	77
PORĪT	77
PāRəTom	79
PĀSUS	79
PiRəYĀĤ	77

PaRəWəR	ε . ε . 0 9
PāT, θ əBāΓ	ε 1
Piṭə Δ āH	7 3
Pi θ əΓāM	ε 2
Pi θ əΓāMāA	ε 2
Pā θ əše rēN	ε 3
PēXāH	ε ε
QOF (QOFIM)	ε 0
RāmāX	ε 7
RēXēš	ε 7
RāZ (RāZāA)	ε 8
Sār	ε 9
Sār	ε 9
Ṣār	ε 9
Ṣār	ε 9
tsār	ε 9
tsār	2 ε . ε 9
ṢārəBāL	0 2
SārāF	0 1
tsārāF	0 1
ṢērēN	ε 9
šārāv	0 1

tsāRāV	۵۱
ToFēT,θ	۵۸
TuKI	۶۲
TāNnUR	۶۰
ZəDāA	۳
Zāʾ	۶۲
Zāʾ	۶۲
ZūRāV	۵۱

واژه های آرامی بیرون از متون مورد پژوهش :

amagoša	۲۲
asprnā	۱۰
azd	۱۱
gezīrpat	۱
goza	۴
magoš	۲۲
magoša	۲۲
malkus	۲۹
tnura	۶۰
srbīq	۵۲

واژه های سریانی :

admās	۲۷
Aērāzā	۴۸
gezīraye	۱
gzīrā	۱
magošā	۲۲
magošayā	۲۲
šārāb	۵۱
šarbolā	۵۲
šrvla	۵۲
Zaj	۶۲

واژه های اکدی :

databra	۱۳
magušu	۲۲
Pardisu	۳۵
šarru	۴۹
tinūra	۶۰

واژه های اوستایی :

āyaPta	۸
azdā	۱۱
bag	۳۳
baj	۳۳
bara	۴۱
bar	۱۳ ، ۱۶
bara	۱۳ ، ۱۶
da	۱۲ ، ۱۳
daēz	۳۵
daēza	۳۴
dasa	۲۶
dāta	۱۲ ، ۱۳
dāto-bara	۱۳
duma	۲۵
dupdar	۲۵
dūra	۲۵
dvar	۲۴
fravāra	۴۰
gam	۴۲
har	۵۰
harā	۱۸ ، ۲۰
haraiti	۱۸
haraberezaiti	۱۸

jam	εΥ
mad	ΥΕ
mada	ΥΕ
maḍa	ΥΕ
maḍu	ΥΕ
maga	ΥΥ
magu	ΥΥ
mahrka	ΥΛ
mahrkūša	ΥΛ
moḡu	ΥΥ
moḡutbiš	ΥΥ
paēs	ΥΥ
pairi	ΥΕ
pairidaēza	ΥΕ
pairikā	ΥΥ · ΥΛ
paiti	εΙ · εΥ
paitigam	εΥ
paiti-x-šay	εε
pak	εΙ
razah	εΛ
sāra	εΥ · ε · ο.

sarañh	۴۹ ، ۵۰
spar	۱۰
sr	۴۹
tafnu	۵۹
tanūra	۶۱
tap	۵۹
tapayti	۵۹
taē ra	۱۸
u štra	۶
var	۴۰
vičīra	۱
xš'a θ ra	۵
zasta	۲۵
zūta	۳

واژه های پارسی باستان :

apadāna	۷
azdā	۱۱
baga	۴۱
baji	۳۳
bara	۱۶

da	12
dāna	7
darik (dharik)	2
daraniya	2
dātā	12
dūra	20
duvar	21
ganza	11
ganzabāra	17
gam	12
mada	21
magu	22
nidana	2.
nipaiṣṭanaiy	22
pā	0
paiṭ	22
Paradayadām	20
parṭava	29
patiy	11, 12
patiybaga	11
patiygam	12
pāva	0

sprna	۱۰
uṣa	۶
uṣabāri	۶
xṣaṣa	۵
xṣaṣapāvā	۵
xṣay	۵
zūta	۳

واژه‌های سنسکریت :

addha	۱۱
apadhā	۷
bhāga	۴۱
bhāj	۳۳
bhara	۱۶
chad	۵۶۵۷
chatar	۵۷
cīrah	۵۶
dāman	۲۵
dha	۱۲
dhaman	۱۲

dhūmā	۲۰
ḍuitār	۲۰
dūra	۲۵
duras	۲۴
dvar	۲۴
jūta	۳
kapi	۴۵
kṣātrā	۰
māda	۲۴
maṛa	۲۲
nidhana	۳۰
pacat	۴۱
pār θ ava	۳۹
pinçātipēç	۳۲
prati	۴۱ ، ۴۲
rāga	۹
ragavan	۹
rāhaz	۴۸
tap, tapati	۵۹

واژه های پهلوی :

āyaft	۸
āyapt	۸

azd	11
bag	12
dah	17
dām	10
dantān	10
darn	14
dast	10
dāt	11
dātabar	13
datistān	11
dātbar	13
dātwar	13
dāwar	13
dum	10
dumb	10
dut	10
duxt	10
duxtar	10
ganj	14
ganjavar	17
ganji šaspikān	16
ganjōr	17
goz	8

kapik	୧୦
magu	୧୧
mai < madh	୧୧
malkus/š	୧୨, ୧୨
mogupat	୧୧
nipēstan	୧୧
nipištan	୧୧
niyam < n d'm	୧୦
pačen	୧୧
paitam	୧୧
pak	୧୧
parīk	୧୧
parvar	୧୦
patg/rām	୧୧
pistak	୧୧
ramak	୧୧
rāz	୧୧
rašt	୧୧
rwšty	୧୧
sardaria	୦.
sardhār	୦.
šāturvān	୦୧

spur	۱۰
tāftan	۵۹
tapišn	۵۹
tapišnih	۵۹
tanūr	۶۱
uštur	۶
vičīr	۱
vijīr	۱
zūt	۲

واژه های سُندی

δinc	۲۶، ۵۴
δinj	۲۶، ۵۴
χoz	۱۴، ۱۵
χonz	۱۵
χozn	۱۵
maḡaxā	۲۶
muḡ	۲۴
paḡ	۲۶
pryk	۳۷

واژه های یونانی

admas	۲۷
bařos	۴۱
daricus	۲
gazzá	۱۴
gázaka	۱۴
gáza	۱۴
kadmeia	۲۷
kleidos	۲۷
kleiss	۲۷
mágoi	۲۳
māghos	۲۳
poris	۳۸
saraBalla	۵۲
sarabara	۵۲
strapes	۵
sarbarites	۵۲

: واژه های ارمنی

batgām	۴۲
dāt	۱۲
dātavor	۱۳
eram	۴۶
eramak	۴۶
ganč	۱۴

ganzak	18
gzir	1
juz	8
mog	22
mogpet	22
movpet	22
movpetan	22
pārdās	20
parik	27
spar	10
tapak	09
včir	1

dād	۱۲
dāh	۲۶
deh	۲۶
dest	۲۵
ditān	۲۵
ditt	۲۵
dū	۲۵
dūr	۲۵
dūw	۲۵
duxt	۲۵
gezir	۱
gūz	۴
gu'iz	۴
klīl	۲۷
lank	۵۴
linge	۵۴
link	۵۴
mei	۲۴
nyvisin	۳۲
pesai-pis	۳۲
šalvāl	۵۳
šarvāl	۵۳
šalvār	۵۳
zaj	۶۴
zū	۲

۲۶	پِل	۷	آپادان (نا)
۴۲	پیام	۸	آیبت
۴۲	پیغام	۸	آیفت
۳۲	پیشه	۹	ارغوان
۵۹	تابش	۶	اشتر
۵۹	تافتن	۷	ایوان
۵۹	تب	۴۱	با
۵۹	تف	۳۳	باج
۶۰	تنور	۳۳	باز
۱۵	خزانه	۳۳	باز
۱۵	خزینه	۲۶	بدخش (بدخش)
۱۲	دات (داد)	۲۶	بدخشان
۱۳	داتوبر		
۱۳	دادور	۲۶	بدست (بدست)
۲۵	دام	۲۶	بلخش
۱۳	داور		
۲۵	دختر	۲۶	بلخشان
۳۵	در	۲۶	بلیست (بالشت)
۲۵	دست	۴۴	پادشاه
۲۶	دغ (دق)	۳۹	پارس
		۳۹	پارسا
۲۵	دم	۴۴	پاشا
۲۵	دمب	۳۵	پالیز
۲۵	دندان	۳۵	پردیس

۵۶	شلیته	۲۵	دود
۵۶	شوال	۲۵	دور
۵۶	شولا	۲۵	ده
۵۶	شولان	۴۸	راز
۵۶	شوله	۴۷	رخش
۵۵	شهنگ	۴۶	رم
۴۰	فروار	۴۶	رمة
۴۰	فرواره	۴۶	رمک
۴۰	فروال	۶۲	زاگ (زاغ)
۴۵	کیبی (کیبی)	۳	زود
۲۱	کرباس	۵۰، ۴۹	سار
۲۷	کلید	۵۶	ساری
۱	گزیر	۱۰	سپری
۱۴	گنج	۵۰، ۴۹	سر
۱۶	گنجور	۵۱	سراب
۴	گوز	۵۷	شادروان ، شادروان
۱	گیزیر	۵۶	شار
۲۶	لغ	۵۶	شاره
۵۴، ۲۶	لنج (لنجیدن)	۵۵	شال
۲۲	مغ	۵۵	شالک
۲۴	مل	۵۴	شالنگ
۲۶	ملخ	۵۵	شالنگی
۲۳	موید	۶	شتر
۲۴	می	۵۴، ۵۳	شل
۳۲	نبشتن (نوشتن)	۵۵، ۵۴	شلنگ
۳۱	نرد	۵۵، ۵۳	شلوار
۲۶	نمکدان	۵۶	شله

۵۲	سرول	۲۶	نمکلان
۵۲	سرویل	۳۰	بیام
۴۹	سری	۴۰	ورواره
۱۰	سفر	۱	وزیر
۵۷	شادروان		
۵۶	شار		واژه های عربی :
۵۵	شال		
۵۲	شورول	۹	ارجوان
۵۶	شلیل	۵۶	استشار
۵۶	شوار	۲۷	الماس
۵۶	شور	۴۱	باج
۵۶	شیار	۴۴	باشا
۷	فدن	۵۲	تسربل
۳۴	فردوس	۵۲	تسرول
۲۷	قلیمیا (اقلیمیا)	۶۰	تنور
۲۱	کرباس	۱	جزیر
۱۴	کنز	۴	جوز
۲۳	مجوس	۵۸	جهنم
۲۱	نار	۱۹	حراء
۳۱	ناردین (نردین)	۱۵	خرانه
۲۱	نور	۱۵	خزن
۳۷	وافر	۱۵	خزینه
۳۷	وفر	۴۶	رمق
۱	وزر	۴۶	رمکه
۱	وزیر	۶۲	زاج
۱	وزار	۵۱	سراب
۱	توزر	۵۲	سربال
۱	موازره	۵۲	سریل
		۵۲	سروال